

حرف العین

عبدل و نظیر خود در مراتب ابقان و معارف عرفان مجزیه و نوی واقف از آن بزرگوار سوال نمود که در فقره در ایشان چه هست
چه بنمایند در جواب فرمود که شیخ علی بن ابراهیم بن ذی الجهور اصحاصنی روایت کرده است در کتاب خود که مستحق است بکلی از جناب
رسول اینک آنحضرت فرمودند چون که پیغمبر بر گردانیدند مرا بسوی آسمان در داخل جهنم شدیم دیدیم در وسط او قصری را از بافت سنج سپید
کشتی و در او را برای من حزین پس داخل شدیم در آن قصر دیدیم در آن خانه از در نخلی پس داخل آنجا شدیم دیدیم در وسط او قصری
پس گفتیم بیکدیگر چه چیز است این صندوق و چه چیز است از او جز این عرض نمود که ای حبیب خدا او را در آنست که خدا فرستاد تا او را
مگر از برای کسی که او را در آنست بیدار پس گفتیم کجا از برای من در او بیا جز این گفت من بنده معذومم آنگاه آنست که خدا در آنست که او را
از پروردگار خود آذین بن ثقیف فراید پس از جناب بار تعالی سوال نمودم تا گاه از جانب حق تعالی رسید که ای حزین کجا از برای
حبیب من بیاید و این جزین را در بیابان خلیل و او را بگشاید چشم من بر فقر و در قبی اعدا پس مناجات کردم و عرض نمودم ای خداوند
من چه چیزی است این فقر و مرغ پس ندا کرده شدیم که ای محمد جستیار کردم این دو چیز را از برای تو که استوار هستی که طاعت کرده باشم اینها
و عطا میکنم این دو چیز را مگر از برای کسی که دوست میدارم او را و خلق کردم ششینی را که جز تر باشد از اینده و امس روز من که غایت است
خدا تعالی فقره مرقع را از برای من داند چه چیز خیرتر از خیریت نزد بار تعالی پس پوشیدیم این فقره را با آذین خدا تعالی و چون که رجوع کردیم
معراج پوشانیدم او را بعلی باذن خدا پوشانید او را بجناب علی میر خود حسن پس پوشانید او را بر او خود حسین بن علی سپس او را حسین بود
که پوشانیدند بعضی امانتشان بر بعضی آنکه رسیدند بجناب مهدی زمان و صاحب دوران در احوال نزد او است و از انصار علی در بعضی شهر
و صحابه در دجله او را حاتم حضرت سلیمان و عیسی ادم موسی و شمس تا بوت و هر جامع بصفت آنست از پنجان میخیزد که طول آنست آنکه
در اوست سر چو جاری میشود فاروق قیامت بخدای و از آنجایی پس آن امام از عقب بام و آنجا است در او باشد ظاهر شود و بر کعبه
از عدل چنانچه بر شده است از ظلم و جور چنانچه مطلق شده است با حاکمیت و خبر در روایت کرده اند و بدانند که در آنجای
خود ظاهر می نیست یعنی بلکه مراد شکر است و استبانه و چون پوشیده است جناب محمد بن موسی از دست چیز این است و دست به بیاری است
و از آنکه در آن نیستی از صاحب مقام بقدر استمداد و انصاف بصفت و تخلیق با خلق او در آنجه میکند سپرد و در آنست که در آنست
در رابع است بصورت یعنی تعبیر کرده شد دست از من بعد از آنکه در صورت فقر و فقری است که تعبیر موجود جناب رسول مبرور و دل
ذو الفقار خیر علی خیر علی سائید ایاک انبیاء و المرسلین رویم قدر الفخر سوائه الوجیر فی الدائمین سبزه روز کاذا الفقرا ان
یکون کفرا و این وجه هر چند بسبب لفظ تمایز یکدیگر و لیکن در حقیقت شی واحد است از جهت که مراد فقیر است معنی است
و قیام لغات در اسد و رجوع به اسد مصلی است از جهت که اسد از انتم الفقراء و الله و القبر لا یتحتاج الی الله فی شئ و غیره که
علت احتیاج وجود است پس مراد خانی شده از خود و آئی نماید از برای استجاب بی بسوی و در بسوی غیر و در قیامت آن
ذو الفقار الله ان یتبرک علی شفا فی الی ان یتبرک علی شفا فی الی ان یتبرک علی شفا فی الی ان یتبرک علی شفا فی الی ان یتبرک
انصاف بصفت کمال و تخلیق احوال و غایب بود استخوان خدای تعالی است به او برای هر چه بود در این سوره که در آنست
بنیاد او است پس که در حرف نماند او را فقر و است به او هر چه بود و دست از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
ایشان که در بصورت در ایشانست این معنی است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و باقی بعد از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

حرف العین

نگردد و ذکر عسکر کرم بدهد بود مستحسن و زینبای صحیح خاله از بلاد عراق به روزگار شش چنان خواب نموده که از وی چنانچه
 نمانده از باب بصیرت روشن است بنانی که مستکر و ظلم و در نهایت بر آینه بر روی حسرت و در بیان کرد و در این سخن مجتهد میران
 در بیان حقیقت ذکر عسکر کرم بزرگ بوده از ششدهای غلظت و از گوشه شام از باب فضل و کمال صاحب وجد و حال از کتاب
 بر خواننده و همی شیرین بود نصایح انسانی کلمات غسانی در انجا است مانند سلطان صلاح الدین کرد سفر از ارضه کنگر
 جهال گرفته و در آن بود از آن باینچ تا حال خواب نموده ذکر عسکر آباد قریب است قبس بسجاد و محلی است حجت بن علی و در این سخن
 نشاید اتفاق افتاده و در خواب بر بیده اشش کشاده است قریب از حد و در آتش خوب و در این سخن نگردد که در این سخن
 و خوب غلظت از آن است مشاهده و چندین بار در انجا توقف نموده ذکر عظیم با و درین است تجربه نماید از زبان جوانان به او
 مضامین است بلاد بنگاله است و قدیم ایام شهر است بفتح ای فارسی میگفتند چون عظیم الشان بن جاده شام و در کتب
 انجا را تعبیر کرده در دست و غلظت آن است تمام تمام معلی آورده اند با اسم خویش میسود ساختند و تعداد بولایت لای اقلی است
 عظیم آباد و بستان و در بهترین بلاد بنگاله است و در کنار رود عظیم واقع و در جنوب ربه اشش و در قریب سی هزار باب نام است
 و نواحی مسوره دستهای مشهوره مضامین است اکثر عمارتاش بلند و خانهایشان از چمن و چمنی دو سه طبقه است خوب و در این سخن
 اگر چه باستان کرم است با سالم است و جمیع فواکه کرمییش از آن و خوب و غلظت آن است کن از باب دوست و ثروت و ثبات
 صاحب کنت و تجارت اکثر دشمن بندگان و دیگر سلمان خفی زب و دیگر نامیده و در خود خدای اقامت دارد از همگان از دست
 منظر و تناسب بیکر جو در اند و خالی از مردمی نباشند اما قوت میدهد و در انداز بوده و با خاطر و با کمال مهارت بود و در این سخن
 مبارک است بنام ذکر جمال اندین حسین جوانی عارف و کرم بود و در فضایل صورتی و طاعت مشهور بود و در این سخن
 و نجا بود کرم میسود و در این جوانی و شباب آرمیده و کرم کسور و در نکا چشیده بود روزی ششصد بار با او سخن
 کرم بود و حقیقتی و از راه حمت نسبتی فراتی از غیر نوازی از آن بعد نماند بود در جواب خود که در کتب عسکر کرم
 بزبان آوری و دیگر مردمی هستی جهادیده و من جوانی ز رسیدم و در کتب گفته بر از باب خود و در این سخن
 و ناز دیدن جهان است و در عقل میر است زبال و دولت بفر است زبال چونان گفته عسکر کرم در کتب عسکر کرم
 و در کتب دیگر میگوید مشکوفی خلی از انفق و در کتب دیگر میگوید که از انفق انفق کرده و در کتب دیگر میگوید که
 بر دیده و در سیمای صاحب کمال و در عالمی خداوند عالم باشد نظم سال با بید که نماند کردش کردن شی خاتمی و در این سخن
 یا غریب را وطن قرنها باید که تا یک مرد حق گردید با بید اندر خراسان با پس از آن پس در نجاست و در این سخن
 کن که عین خواب باشد و در جواب فرمود که ای عزیز از دیده کوی و نماندند بر زبان میاور تا علم العین فرای خاموشی و در این سخن
 از این سنندری در جواب فرمود بداند که بر دیده دید تحقیق نیست و بسا دیده که دیده حق نباشد چنانکه کسی از دور ببیند
 مشاهده کند از پندار دیگر یقین شناسد و گاهی شده که از نوم شکل چیزی ساخته اند نبود و در نوشته کور و غیره در کتب
 بر شیار و شخص بنیاد بجز در دیدن چیزی کم بزرگ بود و در دسترس میکند بعضی مشاهده امری بر عین و در کتب دیگر
 بزرگی از این عین که آب نام در دیده کرده و در خود بنام نگاهه که تناول نمود شیخ عسکر کرم در کتب دیگر در این سخن
 معلوم شد که آب نام بود یکی از مخلصان عرض نموده که ای صاحب کمال و در کتب دیگر میگوید که در این سخن
 روی عسکر کرم در کتب دیگر میگوید که در کتب دیگر میگوید که در کتب دیگر میگوید که در کتب دیگر میگوید که

حرف العین

میل و ملاحظه میدرد در این شک و شبهه نیست که عقل معاندان میگوید که اگر چنین نباشد پس اگر کسی در زمان استبداد نبی (ص) است
 لایق است رسول را از هر کسی دیده و سخن خاندان رسالت از آنجا که اجداد شنیده باشند از آن دیدن و بر اثر شنیدن علم حاصل کرده
 و تقلید سلف و خلف آنقدر بکنند لازم میاید که مصائب ثواب را باشد و همچنین مردم خفا و پنهان و فرنگی غیره رسم بنا بر این یکی معذور
 و مغفور باشند و خود میداند که عقیده بر اینگونه علم شدن معاصی بسیار و عیب بسیار دارد و حاصل دو اندیش از این قسم علم احتراز از
 شایسته مصراع چهل از آن علم بود بسیار فقیر عرض بود که از دستبرد پذیرش چنان مستفاد میشود که مراد شده از دیده و شنیده و شنیده
 علم الیقین است که قرن همین الیقین است گفت آری تا کسی شش غیبه چگونه از خود استدللال توان نمود که شش است ملاحظه
 که تا صرفت مؤثر حال نکرده از اثر معرفت مؤثر حاصل شود مثل دیگر اگر کسی مذکور است که راقب ندیده و استناد بنا بر مشاهده نکرده باشد
 چه این است که اگس اصناف ایشان علم حاصل خوانی بود و تحقیق بخود بدانت که اصناف از این است از این جهت که گفتنا بیت
 کوفه علم الیقین بست آری سوی همین الیقین بیای با روی حق یقینت میان نبی شوی از کلمات بر فرودار
 و عقل الله علی خیر من الذی ظاهریه ذکر خیر با نام چند قریه است در کشور عراق و فارس بعضی آنها دیده شده و چندین
 نادر و ذکر حکم بر وزن حکم است بنده است از بنا در شام و شکیست بجهت شام آن بند از بنده اعلان و از بنا قدیدان یار و یار
 و در اوش قوم عرب که شامی در حبیب اطلاق ترک حنی در شب معتقدند و عیبی شبیه اید و در وفاری دارد قریب سه هزار باب خانه
 اوست و فواحی خوب و محوره مضامین است غرض عمر جوان نواز دوران شیوه نمازها همه با شایع از بار و بی پاسنوار رنگ
 تراشیده و در غایت استحکام بر آن کشید و در حالت شکر و سجده میخورد و در مسین و عالمی نشین اسواق مسقف و دکانین بکلیت که
 اکثر آنها از سنگ مرمر و برقی از جبر است و یکی بوضع کوشش و طریق و کوشش انجام رسانیده است که خود خورده دان از درون آن جبر
 و در بار نشین آن آموخته آن میکند را رقم گوید اگر چه آنه چندان وسعت و عظمت کعب صورت ندارد اما شهری بدان مناسبت
 صفا کتر جان می شده است سه هزار قبر بر تو ساخته اند ارتفاع آنجا کتبینه ناده که باشد و چهار دو م رفیع تر از تخمین واقع شدن
 چنانکه مشرف و مسطوح چهار اول است و آن نیز در غایت مناسبت است و ارتفاع آن تقریباً است که باشد و چهار سیر که از آن
 قدم در راه دارد است می چند تر از هر دو چهار و مشرف بر همه شهر و دیار است و در هر یک از آن چهار زوب و تفنگ و آلاب
 یک بسیار بر تبه استحکام داده اند که عقل دور اندیش از کرم انحصار بطرفی خود طلب مرده پیش است و چند آن خوانی در آنجا
 و ذخایر در آنجا جمع کرده اند که حساب هم از جمله حساب آن عاجز است که حضرت مایع پیغمبر در خارج شهر است قریب حدود نه و پنج
 و زیارتگاه ساکنان انوضع است را رقم گوید که چند گاه در شهر بوده و با ازمی اندیا بجهت نوده و با بزرگان و بزرگان انجام
 کرده و با کاربرد ایمان انجام آورده است که ذکر همه باعث طول عمر است و بعضی از جمیل ایشان را حدیث بسیار مذکور است
 ذکر علی آبا و نام چند موضع است در ایران یکی در مازندران و آن هتیب است شهر خاند محلی است خارج سید در بزرگان شهر
 نیک از آنجا بر تو استناد و جمعی از ایشان بفضائل غسانی آراستند و در این مورد است و است در بعضی وقت قوت
 دل پسند و محلی چند است آتش که او را در پیش صحبت در است و در بعضی باره است و عقیده شده و در بعضی و فرزند
 و کران پیشینتی آبا را در زبست اتم ندیده ذکر کرده اند و در بعضی باره است و در بعضی باره است و در بعضی باره است
 شهر نازد است که در بعضی باره است و در بعضی باره است و در بعضی باره است و در بعضی باره است

گلشن بهجت هشتم

۱۰۷۱) معتدل است و در پیش آنکه حقیقتی در جنب و جانانه کرد و در عین حکام آنجا از تمام عدل داد و صلح و سدا بهره و ذکر همان
شام درین است بخت شام و چند نواهی و قضیه از توابع دست آب و بهر ایشان در قصر جاوست و در پنج واقع مندره را تو مشاهد
کرده است و ذکر همان بجز ولایتی مشهور و دیار است مذکور و ششست بر بلاد قدیمه و قضبات مطبوعه و نواهی محسوسه و قزاقی مشهوره و جلال
را سبب و قتل عالیله یکی از استیلا دریم و بهوای آنکه بلادش گرم آب روانش کم و بعضی دیر متشنس خرم کوبستان انگلستان که از میان است
و محدود است از مشرق و شمال جیرا و از مغرب ببا ایند که در جنوب بولایتین کونیند باعث آبادی انداز همان نام بود در نسل
عنان و جنونی مختار بود و ملک حضرت زرتوابع عاقبت طوایف مختلفه در آنجا مسکن دارند اما عموماً قوم عرب و طایفه پهنه نشین
و شینا امی و اسمعیلی و دیگر مذهب می تا ماضی اند که اگر میسریش فرزدان و جنوب و قلاتش از آن است او گوید که چند گاه در انداز بود
و با مردم همان بخت نموده و با اکابر و اصحاب ایشان معاشرت کرده است آنکه و مقتدر ایشان خارج چند که کثیر ایشان مبادی آنجا ذکر
شیخ خلف بن جاهد علمای نذیر و فضل فضلای روزگار بود و در علوم ظاهری و کلمات صوری برانی انداز سبقت می نمود در فقه
سؤال نمود که اصل مذهب خوارج از کجاست و چه سبب برخواست در جواب فرمودند آنکه خوارج بختیستند که اندر این خوب اندازند و جاهل
نجدات و صفیه و باخیت و اول طایفه که از خوارج پیدا شد ایشانرا مکه خوانند در کتب اخبار آمده که سبب ظهور ایشان آن بود که چون
امیرالمؤمنین علی روی بجهنم آورد و با معاویه بن ابی سفیان حیدر مصاف کرد و بروایتی است و صفت مصاف داد و در باب
چهار هزار کس از اهل شام بدین عدم فرستاد و در قریب با آن رسید که معاویه تا چیز شود و لشکرش معدوم و با وجود که معاویه
و عمرو بن عاص را یکدیگر مشورت نمودند و باب مکر و حسد کشیدند گفتند که مکر و حسد باید بکنند و ممکن است علی را بکشد یا کشتن و اگر نکند
جلد و پاک کرده اند و همگی را بدین عدم رسانند پس یکدیگر قرار داده و بنیاد کرد حیدر بناوند که با داد قبل از جنگ فراتهارا سیریز نمایند
و برایشگر علی بن ابیطالب بمانند و ندانند که ای قوم ما کونیندگان لاله الاندیم باشیم چرا خاک بیروتی بر فرق کید که باشیم باید در خراب
نظر کنیم و جهان عمل نمایند چون چنین کردند لشکر امیرالمؤمنین علی او را بر آوردند که رست بگویند و طریق صدق میجویند بکلام آتی کاف
بیاید کرده و آنچه دست راست اهل میاید آورد هر چند امیرالمؤمنین فرمود که چون اینمذولانرا معلوم شده که بریت ایشان نزدیک
آمده است این مکر و حسد است که کرده اند باید که با نیند فریفته نشود تا آنکه کلام الله تعالی بر منی بر من کردید احدی از خوارج کلام آنحضرت
و این کلام صدق انجام مستجاب خوارج نگردید آنحضرت دیگر باره فرمود که اگر معاویه و عاص و ابقران ایمان بودی بشوئی ایشان
بغداد بزار کشته نشدی که در ذکر پای ثبات داریده و قدم هر دو در میدان جنبند که از یکدیگر کار ایشان آخر رسیده و شش هزاره او
ایشان از نیم پاشیده است بخوابان بیجاقت لوسی مخالفت با او کردند و از اطراف و جوانب آواز دادند که اگر قرآن کردی
بمگر آن را ضعیف نشوی تو را بکند برود یا از میان و در هر چون بشیر خدا رو باه بازی معاویه و عاص و عاص را مشاهده نمود و خواب کرد خوارج
را حقه فرمود ناچار کشته بر آن کرک صفیان کوفتند بیعت کنند که اکنون که با من کاشیکند عید عید عید عید عید عید عید عید عید
او از بر آوردند که با نیند فریفته نشود تا آنکه کلام الله تعالی بر منی بر من کردید احدی از خوارج کلام آنحضرت
بجز از ابوسبی کسی را ضعیف نشوی کسی را ضعیف نشوی کسی را ضعیف نشوی کسی را ضعیف نشوی کسی را ضعیف نشوی کسی را ضعیف نشوی
مشورت کرده اند با نیند فریفته نشود تا آنکه کلام الله تعالی بر منی بر من کردید احدی از خوارج کلام آنحضرت
عید الله این امر و عاص و خلف و بنده و خراب موسی و بنکای او و او را در ایشان بر دو وزیر باشند و امور است را اصلاح و بندد
مردم خسته و نوازیج عید کرده بود به جمع فرستاد رسانند در آنمقدور بسرد و جانانه را که کرده اند عید و عاص کثیر است

خلف بن جاهد

حرف العین

علی را از خلافت نخل کردن و آنچه میان من تو مقرر است بگو مشردمان برسان آنگاه من معاویه را نخل خود بسم کرد انید ابو موسی (۲۷۲)
 بر خبر رفته گفت ای معاویه بدانید و آگاه باشید که علی و معاویه یک یخ را خردند در این خسته مردم پاک شدند اکنون صلح دین و دنیا
 و ناله جمل را با درینست که بر دور از خلافت مخالف امیر محمد و انصار را بشور که از بیم بر من گواه باشید که من علی را اناناست خلافت بیرون
 آوردم چنانکه این اکثر تر از اکثر خود بیرون کردم آنگاه خاطر را بمسرد و خاص داد و چون خاتم بدست عمر و خاص افتاد وی گفت بگویم
 مسامت که چندین هزار کس قتل میدند و چندین بسند از نفر و اب و پریشان گردید علی بن ابیطالب قتیله بود و طوفان و چویدین
 گواه باشید که خلافت معاویه را دم و نام او را خلیفه نهادند چنانکه این اکثر تر از اکثر خود آوردم ابو موسی گفت که با من مگر کردی
 قدر آوردی میان من تو مقرر است پس نبود که زبان کشوی عبد الرحمن بن ابوبکر گفت با شش ابو موسی مرده بودی و چنین چنان
 خانه بنده می خاصند آن و از بر آوردند که لاکم الامه و ابل حراق استند که تیغ انعام از بنام بیرون دهند و با این شده خانه
 کنند بکران گفتند که بی اذن امام زمان جدال بجای نیست بعد از وقوع این قضیه مردم چنان مسرور شدند زنده گفتند که ما کاین بر دور
 یعنی علی و معاویه از جدا و اگر ششیم اینفرقه را بر حین نام کردند و مسرور شدند که بر او واجب در زمانست که کتاب بنده در خلافت است و زنده
 چیز را که کلام آتقی زنده کند چنانکه منم و پر خبر را که امانت او بر طبق قرآن مسرور شدند باشد میر سیمایه و تعجبش موسر شدند و جمعی دیگر
 از جمله خودند که مالکیر و خلافت امانت حق اولی با سید المومنین علی میدیدند اینها را در حق بر روی سینه خود زنده کردی دست
 الامه خود با سید علی بن ابیطالب کا فر شده بگین ایشان بگفته موسر شدند و خواجه از انروز پیدا شده ز طایفه و اراج در راه بازرسین
 و با امیر المومنین خروج نمودند و اختیاب در جنگ نمودن جنگی را قتل آورد و با کرد و ایت زعفران لاده نه جنگ نجاسیافته و ارجح
 بسیار بطرفیکه در کتب تواریخ مسرور است یا همان شش تا قتل و بگید کرد و ایت را کشوند و پرورد با وصیت زنده می خود
 طایفه با سینه ایشان تابع عبد الله باشند ایشان گویند در دست که با بر تعالی شخص واحد در این زمان بر پایه سینه بنف و انوس
 کرده مثل آنکه کسی بی اذن صاحب زرع در میان زرع رود و در آنجا سوره است که بیرون بر او حدود دین صاحب زرع نمی است که بیرون
 آید چنانکه زرع فاسد میشود ایشان گویند اصحاب کبار شکر کنند بر خلاف ایشانست زبال هستند از مومنی و مسیح و به هر مرتبه
 کرده باشد سکی را غنیمت اند و صلاح خلاف مذموب خود را بخیر گنند و گواهی بخوبند در حق مخالف قبول نمایند و نیز نوبند به باق
عین الشان من یحیی ان کول فی الجوه الدنیا و یتشیدا الله ظل ما فی قلبه و هو اذ انحصار در حق امیر المومنین علی انزل شده است
 و آید و مینا شایسته پیشتر *ففسر انباء تنسارک* در حق عبده الرحمن بن طبریز زنده طایفه از ایت ایشان تابع این طایفه
 خفیند و او با عبده بن عباس مناخره رود و از شجاعان خروج بود ایشان از عقاد نیستند و در مخالف در دست مومنی
 ایمان خود را ظاهر کند و گشتن ایشان بایز نباشد و برایشان توان گرفت نفع از دوسای خود بیرون بود و سینه
 و مذهب با و مصاف او در جنگ دمی ستر بر او می نرفت نناد و عرف مذس و کران افتاد و خواند و جارد که با ایت
 او گویند که گوگان شده کان با پران به زرع زنده می خندند ایتان تابع هستند عامه خلق خود او از برهان نواح برده بود
 در تعالی عبده بن سبیه اگر که مخطبه داشت نوره نافع و بیدار جماعت خروج بر او جمعه شده بود و عبده سیر بر پیش و مگر که بر پیش
 کردند بجهت تمام رفت نافع سبیه در پیش گرفتند و اینها را بزرگوارانند سون جوان مسلمانان در راستین نوره
 و غنیمت کردند قرار با بجز آنست او است او از دست نخبه از این است نخبه ما و عبده در ناوقنی از حق دین
 کرد و مسرور زنده پیشتر سبیه سبیه بود و با محترمان سبیه شدنی با سبیه زنده بود و به هر چه در پیش بود

گلشن بهیچ مسم

(۲۷۳) در کفر است پس هر که در انجا اقامت کند کافر شود و مثل مخالفان واجب است در ترک بندگی چون امام کافر شود محرم حریت گزیند
 و چون که این شرک باشد و امانت مخالف طلال است و در آن لازم نیست عاصی چهارده ایشان گویند که نازک لعل که کافر است
 بعد از آنکه اگر معرفت خداست و اشتی گناه بگیرد و کردی و نماز ترک نمودی و هر یک از این مستحق عتابند که ذکر همه بطرح اول
 خواهد بود و جمیع ایشان دشمن امیر المؤمنین علی اند و جمعی کثیر از ایشان شما را نیز دشمن و از آن بچگونگی است که در این کتب است
 یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و علی را عداوت کند بعضی از آنهاست که گویند که امانت آن و کجاست و کجا بود و کجا فرستاد و غیره
 جوعضا و قدر خداست همه بر آنند که حضرت امیر المؤمنین علی او را کلمه اشتراک طلبید و بیرون رسانید و عاصی و عائشه و لشکر ایشان کافر
 بودند پس بدین برادر کس بسبب فساد ایشان از مسلمانان بلاک شدند و چندان عیبها و فساد و جور و عداوت ایشان در جهان نزد
 که بوقت استیغاثه بر آنرا ایشان واجب نمازست در وقت کجای میزدی از آنجا نمودن محرم است بفرموده که بدین روایت فلان در
 عالمی جهان زنده تو ایچ ندیده و از نسبتها جان معرفت نشان پر شنیده نمودم مردم خواجه محقق صورت و بیعت و تو در سیرت و سیما
 نام و لا فراموش و در کفر و فسق و بیعت و بیعتی از ایشان بیستم حسود و جاد و یاعل و در آن فن کافرا و حکام ایشان مردان عادل در کجا
 رسد و عاصی بعضی از آنها و اندیا بطریق معهودند که در آن رسد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر عقلی بفتح عین و سکون
 نون و فتح زاء و مجرد لام مع الیا بعد است از گیلان و در طرف آن دریا و یکطرف آن صحرا و بند و شکست و آن بندگاه کانت و یک
 در جهان و شیردان و طالعش و بازندان و بجز ایشان نیست قریب هزار باب خانه در دست آنها بکار دیده و مدت چهل روز توفیق در روز
 عواصف فتاندا اکشد و مقتدر ایشان شبها ایامه آنرا که زمین آباد و قریب است بنیاد است از آن روز و از توابع همان آنرا در روز و
 و عاکش مشهور کرده عالی از فردی نیستند ذکر عیسیا شریف است که با یکدیگر است چون چشمها این اسم و بر آن نهاد
 اندازند این جلب هر نفس اتفاق افتاده و سمت جنوب و شمالش را هم کرده و شرق و غربش کشاده است قریب هفتاد باب خانه
 است از سوی جنوب و قریب هفتاد باب خانه است از سوی شمال و در شرق و غربش کشاده است قریب هفتاد باب خانه
 در میان قشره واقع و بر بزرگی حصار استوار ساخته شده چهاره از جانب خود که حرمت خاصه میکنند عیسیا شریف از آنجا در چند
 خمیرین دشمنی است مردمش ترک زبان و باغوا و فقرا و هرمان عموها ضعیف و غنی و ثقیل و سفید و سیاه و غصاری نیز دارد و داخل قبل
 در شب و جوار اندبار نشسته علی اقصی اندازم که در مدت هفت روز از شهر بوده و بدست خود خط و کبرای از عیسیا شریف نوشته
 ایشان تمام مینماید که در شیخ محمد بن درویشی خویش و غیری مرفقا نه پیش بود و در وقت خود با بطریق الدین خلوتی دست می نمود
 و علیه خلوتیان شیخ معروف کنی در سن ستمه انبیر نیز رسد فقیرانند که انجا بود در خدمت ایشان میبود و اصناف الطائف
 باین غیر اظهار نمود و فقیر بسبب محبت انبیر را غنیست مشهور و دوزی فقیر سوال نمود که راه حق را چون یافتی در در حلق صفای چگونه شرفی
 در جواب فرمود که راه حق دور نیست که بشایم و از کمال مغفرت است که در ایام حضرت باری تعالی از شدت پیدانی پنهان و از کثرت نوز
 قنی از این دولت مکر جمال معنی و هو لقریبانی من قبل الوالیة ندبه و کمال جمال و هو معکم ایمنما کنتم شنیده و شاید
 که تا قرآن اتم صلوات بر علیه کرد و تحقیق هو الاخرة الاخرة الظاهر و الباطن بر مسلمون شود و معرفت مآذینت
 از دست دیگران الله تورا حاصل کرد که جانی که حضرت باری را با جمیع مظاهر محبت متحقق است چنانکه ماست مصلحت را و جودنا
 مجرد و تسلط با جرم سرباز باریت در مشیبا مانند سربازان و عداوت در اعدا و چنانکه هیچ حدوسی است و احدیت را که در تحقیق
 این در همه راست ظهور عداوت مختلف بسبب گرا و عاصی است آن جز از استیباری نیست و همچنین هیچ موجودی بی سربیت

عقلی

عین

عصا

سیرت

نی ایچو که در سایر اعرافش گناه است از اقیانوس خوش از خیر خاندان قدک و عرض از خط استوری کج که این عقل برین بسوزد
 نایل در روی از گنار شش میگردد کوی یاد رفتیم از میان شرمیکه همیشه تریب بریزد پایت ^{بنا} خانه دوستی هستی پاره تریب سوزده بودی بخت
 دوست بر دشمن خفی مذیب بخت مستند تو گسرت دانش عرو از عالم عرو می جوید تو گسرت دیده شد از آینه است خدیج نماند
 سده طین غزویه بوده گوید در ایام دولت ایشان بسند از سجد و هزار مد بسند بود چون سلطان حسین جهان سوزندی با بخار و سوزند
 بخت شانه روزه آتش افروخته قای کاراست محلات طبع و توحی اینجا بسوزند بعد از آن نیردی سوک غزویه در اینجا گسرت سوزند و آینه
 مورد آباد کردند بعد از انقضای دولت ایشان سیاه در قدرت چنگیز خان خراب گسرت و در غزین از جلال بسند و از بخت شمال آنجا بر غزیه
 و طرف جنوب و خت حاجی از قوم بسند و قریب به امکانت بجای شید امامیه سوک غزویه چارده نفر بودند مدت سده بودند
 سال سلطنت نمودند احوال ایشان در کتاب ترخان مطرو است از باب معرفت با اصحاب بصیرت از اول تاریخ جزو استند و همگی کثیر فریود
 و علیه قرین است از فرقه عرفان شیخ رضی الدین ^ع ابن حکیم سنائی دین محمد بن آدم سنائی از آنجا بوده اند و در کتاب تاریخ آمده
 که حکیم سنائی سخن فاضل و بلند پایه بود و در شمس شاعری بر گسرت کسی با او برابری بسند و بسبب کای با نجاب چنان بود که نوی قصیده فرود
 بود در سنگا مکه سلطان ابراهیم تخریق کفره هندوستان حازم بود و آنجا خواست که قصیده را برین سلطان رساند و آنرا شری
 جایزه رساند در آنکه دیوانه بود مشهور جامی خواهر که لای شراب خوردی در خان رساند آغاز کردی حکیم سنائی در جامی رسید
 کلین جام آوازی شنید که لای خور میگوید بر کین قدی کجوری چشم سلطان ناخورم و از خیال این آن بگذرم سانی گفت سلطان مراد خان
 در سر میدان بر آن فرست لای خوار گفت پس مردگ ناخشنود بی درنگ نام خود است زیرا که آنچه بگم آورده اند قصیده کرده و بلا بسند
 نظام نداده روی بک کفر نداده است ایل اسلام از ظلم سلطان او بر ایشان و او بجهت مال حازم هندوستان نسبت بیکر گفت بر کین قدی
 کجوری چشم سانی شاعر سانی گفت سنائی شاعر که نباید و فاضل بلند پایه است عرو لطف شخصی فریست لای خوار گفت پس کن که اگر لطف
 طبع بودی بشلی که بجامدی نیاید اشتعال عرو فرود اگر ناما بسند سوال کند که در نگاه اجاره روی در برای آنوقت بکار کردی خوار گفت که
 مع سلطان آورده ام و لطف چند کراف بسند کرده ام و ندیدم که او را برای چه شمشیر نه اند و او بجهت که مشغول شد است چنان
 بکجورین کلمات غنچه در خان چهل بسند از لای خوار شنید متنبه که حال لای متعیر کرده و از خواب غفلت بیدار و از سستی خطا بیا گسرت
 و از جهان منتصب آن یکباره در گذشت و انداخته قافله را منزل گرفت پیرام شاه خواست خایر خود بایش و چند برفت و در ایام
 در کتاب حدیث فریاد بیت من در مردن و زند بچاهم بخدا اگر کنم و اگر تو بسند نه کین خواهم از کسی نه نو یکسانند حال این خشنود
 دل من جیت این برای مجاز از میان خردن از بسند از نگاه مبرعین التمرین غریب نمود و وقت مراجعت خواهم بر سرف سما
 طاقت نمود و ازین است حسن تربیت خواهم شیخ سانی را در به حال حاصل شد القلم از زلفا متولست که جناب شیخ بواره عرو بود
 و از مخالفت لبنای زمان یکبار اعراف نمود یکی از ارباب دولت اصحاب سوک غزیه آن کرد که بخدمت شیخ برسد و از غرض
 خدمت زیارت آنحضرت بهره مند گردد جناب شیخ غزوی نوشته بودی بار سال نمود و آن بی لطایف شیخ فسر مرد این چند کلمه
 نماز است این داعی رو غل در روح در پیش خدمت است کین توبه ضیف ارد که طاقت تقصد قدرت محمد در او ان الملوک انکاد
 قریب آفت زها گناه مند مسر حاکم بارگاه جلالی دارد و شمشیر زده ناقصه تاب بر نیز شمشیران او جناب ابری خواهم
 داد که برابر بسند ابروه خمت ایشان در این خیره غمخیزند حاجیه آمده است این ضیف نمرودی ما و خت حاکم قریب نماز خوا
 برده و بضاعت قانع با امران خرد ایامس سپرده اکنون بسندگی کرد و فصل اکیر بیان نزدیک این دنیا عا کرده است که گسرت

کاشن از دهم

و آن که قدر آینه سبب خود خراب کند که چشم خیر این بده چشم ترین خداوند است یک مناسب است حال تیر که در مقام
 گفته شود مضمی نمیشد که همی قدر با بسا وقت اصحاب شوکت قصه دیده اینکوشه که میکنند و غم قافله قیامت تیر را که است
 میل به است و اختلاط انبای زمان نیستا چون بروی قدر اتفاق می افتد و مجالست ایشان روی میوه آینه که مانند سیرا
 دنیا را ایشان ملوک شود و بر طبق مسلک ایشان منقول کرده و چون اکسیر یکدگر میل دنیا با ارباب جاه و جلال صاحبان دولت
 و اقبال حق در پسته میکنند و متاشبای بار و ده. محسای بجای تطبیق مویح میسازند و این متخان و خوشش که در میان شیردگیا
 خواص و در کسب استند ان احتیاج دارند و خود آینه در درگاه و قصه و هر چه دارند که آنها معاشرت مضمی است
 باعث خود و خودت و بسبب یکدیگر و موجب فرعون و خود پسندی نظام دلی احکام ایران شده و از هر کس دیگر معاد توقع
 دارند و ضعیف طاقت تلقی عادت به ایند و حالت خوش آمد و شربت نواقب نیست زیرا که دستا عمر در کجا میفرود است بده
 و بعد بر تلقی و در پسته نموده و از بدایت حال تا نهایت او ای کسی را خوشش آید که در بیستگاه به شباهت عیادت به بیست
 مشولی بود که انش و حال میسوزد چون تن شده و سینه سیده غالب فری شده در صورت عالم کرده و خوشش اینان جنگ
 گفته عادت داده و درگاه شاه و وزیر و خان و امیر برای شما و بجز دنیا از خبر درگاه حضرت بنده و از خبر و کار با رویش
 تیر برده و این قافله الموت طبع نیالوده تا حال که پنجاه و چهار سال از عمر تیر میگذرد هرگز در قید او در دنیا نبوده و بسوزد
 طریق و طریقه تخمیس مجرده و غیر از اختیار خود و امر بر وقت و امر اطاعت با کسی معاشرت نموده و همیشه اهل انبیا و اولی درگاه
 زمان دوری کرده و در چوب شیرین با بسا یکدیگر این دنیا نگریده و راهی در باغ و بوستان کاخ و ایوان خودی از آن یکدیگر بیجا
 ندیده و غرض از تخمیس بر اینکلمات تیر که نفس نیست بلکه تحت شوقهای حضرت است که است که آنرا آن گفته شود و جمیع فرخات
 با ضعیف معاشرت میسازند و در از بر خودت بخت و اخذ و ارادت بقدر هر سبب است و بعضی دیگر بنا بر این حال و کنار
 صحیح و عدم در بنا مسسوزی و حاصل شدن معمول ایشان از غیر تیرت میکنند بلکه اچار که در دست عداوت تیر میسازد و بر یکدیگر
 که گوید بگفتن انفس علی ما اجهلنا الله و ما نعلم انفسنا و ما نعلم انفسنا و ما نعلم انفسنا و ما نعلم انفسنا
 سیرت ما انی خود را نمیدانند و گوید یکی که قصه را نمیدانند و بعضی تیر سبب شده اند گفته خواص خود و بعضی خود پسندند
 کرده و تیر و حق و کان کمانی که در درازد ان تیر دید از روش خیر است میگویند و میسوزند از بار نیالی ششم و نه از سوزن و آنکه در
 تیرم خرابی ایشان را و از ایاز رفته نموده است تقیم چه میگویند که در واقعا و در آراء خدا سبب بعد از جامت قل شده اند
 در سلطان بسوزن کشاد بعد از فوت پسر از آن بزرگوار نوشته قرآنی که در سبب این است حضرت به سبب این سخن شده و تندی
 تنی خسرو که ام خمیس باطل است و که در است برقی یکدیگر سخنانی علی و احمد بن مقبل گفت بی بی بیست و شصت
 در حافل نیست درون مرد بسبب استین جان کین بر شمس ریانج از بر سخن از بسبب این نامیدی به درگاه
 برین چون زرتشتی و که همسره استین چون کرم و نر و مشرفی در راه صواب بود و به شمس خیر چه از او دست
 هر که چون که سبب بر او می بود و در سر به جوئی کی توانه همه شکر دشمنی را به است تیر ساق و خوشش به سبب
 تا توان از خاک تیر سبب بر دستین از در صحت بر ما شده اند بنده که در در با شده و آن در نه در هر کس
 بسبب مضر نشسته با نر و در یکی داشت باشد چشم در بر حقش اند و سخن در هر سبب نشسته و او را در خود

کتابتین و درویش

دل ایرست و جل کاشد داشتن
 هر کس که می آید لیکن چه در کد اب خفت
 خوشتر چون دایره بی پاچه می شود داشتن
 برودین علم را در جوی پس بدوی خرد
 خوب بود غیر حسد بر میورد داشتن
 کی رود باشد عاوس جل در زندون
 تجربه را کی زهره باشد چه زور آید
 از تو که چون می پسند و عقل یا جای تو
 حق ز برابرون درین پسر داشتن
 تا سلیمان وار باشد حیدر اندر صد کینه
 با خانی زشت باشد جز که حیدر داشتن
 از کشت مصلحای عیسی جز بر نفسی
 تیغ و تخت پادشاهی جز که بنور داشتن
 اندران محسد اگر سنگ خاره خون کوی
 هر چند بادت با جان برابر داشتن
 هست بناز که با کس که توانی یافتن
 هر چند جسمی بر دین خرد داشتن
 کبری دید از خوانی خوشتر داشتن
 جز ز دانش خوب بود زینت و خرد داشتن
 تا تر جابل شمار و خشن کی سودت کند
 نه کتاب رزق شیطان بعد از بر داشتن
 کبر کی کند از دین حق طرب از بر داشتن
 دید را بر شیر خواره هر ما در داشتن
 بندگی کن آل سس با جان تار و شتر
 عاره بود تو خود و مسان از زور داشتن
 کشت و عهده علیه زاریت آن جز که دارا کج قدر دوری شده است جناب آتپ عقیده بسیار در میان خود و منور روز کار یادگار است
 منبه حدیقه کارنا بیخ و طریقی انجمن الهی نام و در دست کز کت کجندت بنفر سیده و مشاهده کرده غمخیز را به آفتاب خرد
 قام و احوال کلام است نتواند تکلیف بخورد آید آفتاب **ذکر خزان** بستم اولی تشنه یازدها خیزد در دست چنان
 و خودی آن در خزان و ترکستان نیر شده و خرابه بفرین بافتن لوح و کفر از خواب ترک محبوب شد زانسی بسیار اثری

بسیار

انچه در بیای فضالت در گرفت آرمه
 بی تشنه فوج تو این چشم مجرود داشتن
 من سلامت خانه فوج نبی بنامیت
 تاکی آخر خویش با چون مظهر بر داشتن
 خضر فرخ بی دلیل ارباب بسبب و کلمه
 دورا بر مسند قاضی اگر در داشتن
 من کلیم خود و زانی محض حقی بر داشتن
 بار کین بر آید این مستقیم و کوشه داشتن
 آنکه اورا بر علی و رضی خوانی در سینه
 زشت باشد دورا بر تارک افسر داشتن
 جز کتابت در تبت ز احمد بر مستقی فاند
 عالم دین را بنیاد رس مفر داشتن
 از پی سلطان این پس چون و او در کج
 و درین میدان که تران پست پاور داشتن
 بهفت زنده از زبانی برکتا بهفت در
 خربخت حیدر و شیر و شیر داشتن
 کی مستقر باشدت اسلام تا کارعت بود
 جسم و جان از کف دست دین فری و در داشتن
 علم دین را تا بیای چشم و دل را حاصل با
 فزوب سلطان و صدق زهره بود داشتن
 کبر کی چه در کسکدن دین حق در زیر پای
 خاک را نه ان بجای مشک از قرد داشتن
 از پی کدش این خوشتر دشمن خزان
 بچو میدان نباید روی افسر داشتن
 جناب شیخ در سنه پانصد و بیست و پنج هجری در پانزده یار بجای رحمت حضرت پسر و کده ای
 کشت و عهده علیه زاریت آن جز که دارا کج قدر دوری شده است جناب آتپ عقیده بسیار در میان خود و منور روز کار یادگار است
 منبه حدیقه کارنا بیخ و طریقی انجمن الهی نام و در دست کز کت کجندت بنفر سیده و مشاهده کرده غمخیز را به آفتاب خرد
 قام و احوال کلام است نتواند تکلیف بخورد آید آفتاب **ذکر خزان** بستم اولی تشنه یازدها خیزد در دست چنان
 و خودی آن در خزان و ترکستان نیر شده و خرابه بفرین بافتن لوح و کفر از خواب ترک محبوب شد زانسی بسیار اثری

گلشن نوردیم

شهره و چند ماه سلطان مسخرین کشاده بدست آورده خرابی بسپرد و گشت خندان فرمایند که تفضل این در کتب تاریخ معلوم
 است ذکر خرقه ضم قول تشدید معناه و سکون با و جمله این است از چهار خطین از اکثر شام و شویست بخت شام باین مصدومیت که
 واقع در درج مسعود اطلاق افتاده و اطرافش کشاده و از درهای شور بر تپ بخورستی دور و فاک که میرش بر خور و خلاش انصورت
 بافت خندان آداب دان دارد مردمش هم عرب اکثر شرفی مذند و کز خلا ف بروزین کما ف صید است ازین و از توابع ملک
 زبیده گویند بجائی خوب و محلی در غایت اتم مشاهده کرده است و ذکر خلاات بسیار است این بطریق مختصار
 خلاصت بستم ضمن بجمیع عالی است و عالی کسی را گویند که در محبت بر تپ تپا و گویند که پسند عفتا باشد و در نزد آداب گشت خوبیده و نا
 پسندیده باشد اما در عرف ظاهر اند که در محبت علی بن ابی طالب چندان فکر کرده اند که بخت را بجهت بر وجود حقیقی خوانند ایشان
 متفرق بچندین قسمند که در کتب تاریخ دارند و دیگر در بلاد روم و شام و ایران و جبال و قومان و گستان غیره بیایند
 ایشان گویند که معرفت با اعیالی ممکن نیست زیرا که ممکن بود واجب بگویند نیست گمانند از مقام اطلاق منزل شوند بگوت توبیه
 و از روی شکت و تفضل خلق را در ایت نماید و مثل شدن با مریت ممکن است و در جودت مانند مثل شدن روح القدس بصورت جوان تنوی
 انچه بر عزم و مثل شدن چیزی بصورت سینه همی چیز عرقی و انفات کمال انصاف که در هر تهای بر او بر جمع معایب تر است در انوقت
 از حدت مرد تزل کرده بدایت اول ضلال میکند و با کمال فتنه و صورتی که ناگون آمده خلق را بر خوبی بسناید و بهر روی بطوری
 ظهور نرود نظام عالم مسدود درین روز ذات مقدس علی مرتضی است خبر انانیا انکھونک الاضریه ییل دعاست و صد
 کورت آن نقطه تحت باد بر نه کرده و حدیث مسؤل قبل ان تفیید و بنبه بگوش فرود و کلان رسیده و کر فیدالی که مرده زنده
 رود و تصرف در آسانا و ستارگان نمودن کار بر او و غیره از این نوع است که در کتب تاریخ و تفسیر مشاهده می شود
 قد پیر اینچه فی و انوار میداند و قسم از ان بخوانند بخی از ایشان گفته اند که با اعیالی خاص بر شرد در صورت نفس و افعال
 میکند در صورتی بصورتی و کمال صورتش علی است چون کسی بر آن معرفت حاصل کند عین آن را مشاهده شود و الله بن سبا اول
 کسی است که فکر کرده گفت ان الله لا یظہر الا فی حلی بن علی و حد و ان الرسول کانوا یبدعون ان علی و ان لا یمنون ان ابانہ
 کذیلم ان علیا ایا انم و دا ان فی سفط عنہ التکلیف و منحه نصیر التیمیز که بعد ان الله لا یظہر الا فی حلی بن علی انتم تنتم ان الامیة
 انخاصا لا حقیقه لنا و قدیم که اصحاب اسمیل قیسید میگویند ان الله یظہر فی حلی و اجد کف
 شاء و ان علیا و الاشیة نوذ و اجد و فرمود میگویند ان الامم منضیل با شیء کوا فی الی فون
 النفس بالنفس انهم فوا لله و الاشیة فوا لعلی بن علی و ان الامم منضیل با شیء کوا فی الی فون
 این بسیار گرفت او با اعلی این کر بخت حضرت بر نفس و دانه این را خور کرده و بر نفس خود ایشان را بسوزانید و چون آنحضرت
 در آنش آمد خستند ایشان گشتند که یقین را زیاد شده که تو خدای از بهر آنکه روح مقدس بود که اعیالی بسند کان ما به مش عورت
 میکند پس چنین شد که تو خدای و چون آنحضرت را شنید کرده ایشان گشتند که از کرده است بگویند است و در اینست از حد و
 در حق تا زیاد است نیز گویند خطا است از آنجهت رو شمس فرود جمع ایشان سکر طریقت و شریعت و حقیقت اند گویند که سنی را بحداله
 شناخته از اهل حقیقت است کتاب ما ویرا که میکند و نیز گویند سب که علی را بحداله ای قابل نیست گش ازین و ایمان برست
 (دعوت) جزا سده دین بر نیست غیر علی هیچ در اندیشه نیست گویند از مسدود در علی جوئی نمود کرده و سبند
 قبل ازین ظهور نموده و رسم و قانون میان ایشان نهاده و در اصلاح خلاصت ایران علی را صاحب کرده گویند و ان باین ماهره

خلاصت بیان
 در بیان خلاصت

گلشن مستقیم

۳۸۲ زکات داد و یادگار عالم حسین و کتب جمع است که کسان خود یا بویگانان یا خوار گویند و در سه سال تمام داخل شدن بطریق ایشان

بکند و وزیر او صد و بیست و هفتاد و سی و نه سیر بی باید آورد و در پیش تر ششصد و بیست و هفتاد و سی و نه سیر بی باید آورد و در پیش تر ششصد و بیست و هفتاد و سی و نه سیر بی باید آورد

فرق اندکی ایشان معذای خود را بیدار کنند و در آن وقت صاحب کرم داند و احکام حلال و حرام بدست بی ایشان

ساعات علی تقوی بسیار دیده و بخت ایشان گزیر رسیده یکی ایشان منکر علم سمیه اگر چه حساب روی گرفتن در میان ایشان

دینیه برات از اجماع رابع در میان حال شامخه واقع و ادلا لایحه ان باره است که ان نام دارد و از وقوع اولیت یکی جلالت

گرفته اند از سلطان بن داود کسی بفتح بقد دست نیافت در کتب اخبار آمده که حاکم آنجا ظاهر اولاد حاکم برد از آن برام نام

غزوی حکومت از آن سلسله نبوده گویند سنگامی که در جمیع بلاد اسلام با هم معاویست و نامش را امیرالمؤمنین خوانده اند اهل غز

قول کردند و حکام بی امیه را تیر اطاعت نمودند مگر که خوار از آنجا ظهور نمود و امیر سینه جنینی که صاحب تصانیف گنیزه بوده

از آنجا بود ذکر غزوی و فصل تصدیق بر مانند میان حال شامخه واقع و سمت غربی آن فی الجمله واضح است در چهار طرف

شمال و شمالی آن اتفاق افتاده و قرب مقصد خانه در دست و قزاقی بیایست خوب ضحافات است که آن کوزه در آنجا

فرخنده و با فاشس فراوان و خلاش از زانست (بیت) شنی با طراوت سبزه خرم همه سرش فرادان غیر آدم مرش

اگر طایفه اهلان و قبلی فارسی زبان یکی خنی در بینه در قزاقی آن جسی مادات اما نمیه اند را قلم چندگاه در آنجا بوده و بافتن

معاشرت نموده ذکر عهد از آن طایفه اند از عرب نام شخصی متزنی بود در شام بن عبد الملک مروان بوی گفتار از سبزه

می رسم اگر جواب با جواب کنی ترا بکنند و از آن نقل کردم آنکه پرسید که خضالی راضی است که کار فرمان بیاورد و عاقبت

بگفت که خضالی راضی نیست به نام گفت پس گفت کار فرود ظلم ظالم برضای خدایت خندان گفت اما مگر روز عملت دعای

واب گویم آنچه است بر زبان من بگفته است و در کتب مستقیم در میان حرف فاء بر ضمیر ضمت تخمیر طایبان خبر بود

و در میان کتب مستقیم در میان حرف فاء بر ضمیر ضمت تخمیر طایبان خبر بود

و در میان کتب مستقیم در میان حرف فاء بر ضمیر ضمت تخمیر طایبان خبر بود

حرفه نامه

کرد و قادر و خادمت و شه در اوقات هم کرده شاید در هجرت از رون جزه و بر یکبار از آن که در هشت است قضاوت شده
 و از این دل پسند اکثر مردمان خلافت که مفتح شده و عزمه تصرف علی سلیمان دادند تا به غیر حقوق و درانی انجامد
 همه در وقتها و منقح فرمود و بعد حاصل از بعضی شهرها یعنی قنس و ریج وقت و نصف میکرند و آن استوار داشت اولی
 یافته غازی آن را همین گردانید و علی بن سبی بسیار با اقمه بر آنه دادن ولایت خراج مغرورند و هر دو حکم نمود که انجامد است
 گشته شهرها و شمالی شهر شمیری حاصل آمد و در زمان کونکسارل بریزه زیاده بران حاصل شده آوردند که قدیم الایام از آن
 خربت برنگت گشته و زمین در دستند و بعد از ظهور وقت نروست است این در روشی بر افراتند و چون اعلام دین مین بر
 پیورین کشید و هیئت اتمام کوشش همش از اهل و اعیان و چه ساکنان از یار بعد از کار بسیار مسلمان شده و در زمان بی
 فایده سایر اهل ایران بودند بعد بر بهر ثنائی علی خورد آخر او بر نزد بازوی صوفیان بجایان قرآن بدیدمانی شهردارند اکنون
 مراد خشم گذار شده اند از در بعضی بوک و در این ایجاب در خرابی آن ثنائی ندر بسند و از حاجت ببرد و خناری خادری
 در بلاد و سواحل آن قبلی سکونت دارند و بعد از آن قراغی زمان خلافت نظام داشتند این ولایت در تصرف اولیای بی امینه و داد
 و چون زمان دولت آفریده مترض شد غنای بی خفا سره تصرف کرد و در بوک صفا و در اول وقت ایشان از حاکم نظام
 بگردن آوردند آنگاه بدست بوک دیار افتاد چون دولت موقتی بر ارض نماید اول مقرر مقرر کردند و آنجا بید نمودن از قراغ نمودند
 نگاه برفت آن فرمودند و سر او فرورید چون زمان ایشان بخت انجامید آن ملک شهر اولیای صغیر کردید و بالاخره سپه
 میر داد و قراغ اولاد شیخ حسن تهمین استرداد نمود و چند گاه دیگر آشور به دست طاعت خاقان برود و از شاه افسانه شد
 ایشان بیرون آورد و حق با در شاه خدی ترد است مودانه کرده چون دولت سوکت نادری در گذشت ملک سلطان برآمد
 ناگه کورک قابل قاهره از مصلح حال طالع شد و مقام آشور و جزه تصرف ایشان در داد اکنون قریب بی سال بود که شاه
 کاسکار فرمان فرمای آنجا است اقم کرد که در تا در آنجا برود با اگر با خشم آنجا حجت نود و با اشراف اعیان خوردند
 آنجا طریق معاشرت بپورده است طوایف مختلفه در آمد پار سکونت آمدند اغلب فارسی دیگر از آنجا که اجرام و دیگر الوارند عموماً
 شرارت مزاج بر سعادت ایشان غالب است بر این اساس مکتوبی مانند و خسته نموده و بجای و عباد و روح بود و بس
 حیرت طلب شوخند و الواس را در اجات آید تقریباً صد هزار خانه دارند اگر ایشان در و قطاع و نظیرین و شیخ بعد از فتنه
 اهل فضل و کمال و ارباب حد و حال از آنجا بجز استند و همی گشته از آنجا و بسیر نیز در فضایل انسانی و کلمات نفسانی پرستند
 و تقریباً مشاهده نموده است که کثیر ایشان ببادت بنیاید و اگر خیر لایقین بجز آن بزرگواران از ساراف آید از عرفای و زکار بود
 و در علوم ظاهری و کلمات صوری بر اقران خود خفت بپسند روزی تقریباً از آن معرفت بعبیر سئوال نمود که صفات شیخ کمال بخش
 شکل چیست صفات آن کدام است در جواب فرمود که وجود انسان کامل در زمانه ما در و شناخت حضرت است و معتقد است از آن شخص
 کامل و دانای کامل و دانای شناسد و در ماضی نامادان کامل است و هر که چنانچه بر محیط احاطه کند هم مکلف است دستگیری کرد
 شناساند و از همین جناب است اگر دانای ماحقی از صفات شیخ و شرائط و صفات او گفته شود شاید که طالب صاه و در این چون کرد
 قابل نیست بعد از آن چند دانایان و معتقدین یافتند و از آنجا با آنکه جلب است الا در باب حدت حضرت از ایشان
 شینی و معتقدان بود و موسی را بیدری و قسم از کسی برای او ارسال فرمود و اینها بی چیزی نمرد از ایشان بگوید آتول انما من عیدیت حضرت
 که من جانانم آدم استحقاق قبول حقایق بر واسطه که تمیینه و همه خصوصیت یافت بهمت خاص از مقام عبودیت که بعد از خدایا

و در زمان کونکسارل در زمان بی فایده سایر اهل ایران بودند بعد بر بهر ثنائی علی خورد آخر او بر نزد بازوی صوفیان بجایان قرآن بدیدمانی شهردارند اکنون مراد خشم گذار شده اند از در بعضی بوک و در این ایجاب در خرابی آن ثنائی ندر بسند و از حاجت ببرد و خناری خادری در بلاد و سواحل آن قبلی سکونت دارند و بعد از آن قراغی زمان خلافت نظام داشتند این ولایت در تصرف اولیای بی امینه و داد و چون زمان دولت آفریده مترض شد غنای بی خفا سره تصرف کرد و در بوک صفا و در اول وقت ایشان از حاکم نظام بگردن آوردند آنگاه بدست بوک دیار افتاد چون دولت موقتی بر ارض نماید اول مقرر مقرر کردند و آنجا بید نمودن از قراغ نمودند نگاه برفت آن فرمودند و سر او فرورید چون زمان ایشان بخت انجامید آن ملک شهر اولیای صغیر کردید و بالاخره سپه میر داد و قراغ اولاد شیخ حسن تهمین استرداد نمود و چند گاه دیگر آشور به دست طاعت خاقان برود و از شاه افسانه شد ایشان بیرون آورد و حق با در شاه خدی ترد است مودانه کرده چون دولت سوکت نادری در گذشت ملک سلطان برآمد ناگه کورک قابل قاهره از مصلح حال طالع شد و مقام آشور و جزه تصرف ایشان در داد اکنون قریب بی سال بود که شاه کاسکار فرمان فرمای آنجا است اقم کرد که در تا در آنجا برود با اگر با خشم آنجا حجت نود و با اشراف اعیان خوردند آنجا طریق معاشرت بپورده است طوایف مختلفه در آمد پار سکونت آمدند اغلب فارسی دیگر از آنجا که اجرام و دیگر الوارند عموماً شرارت مزاج بر سعادت ایشان غالب است بر این اساس مکتوبی مانند و خسته نموده و بجای و عباد و روح بود و بس حیرت طلب شوخند و الواس را در اجات آید تقریباً صد هزار خانه دارند اگر ایشان در و قطاع و نظیرین و شیخ بعد از فتنه اهل فضل و کمال و ارباب حد و حال از آنجا بجز استند و همی گشته از آنجا و بسیر نیز در فضایل انسانی و کلمات نفسانی پرستند و تقریباً مشاهده نموده است که کثیر ایشان ببادت بنیاید و اگر خیر لایقین بجز آن بزرگواران از ساراف آید از عرفای و زکار بود و در علوم ظاهری و کلمات صوری بر اقران خود خفت بپسند روزی تقریباً از آن معرفت بعبیر سئوال نمود که صفات شیخ کمال بخش شکل چیست صفات آن کدام است در جواب فرمود که وجود انسان کامل در زمانه ما در و شناخت حضرت است و معتقد است از آن شخص کامل و دانای کامل و دانای شناسد و در ماضی نامادان کامل است و هر که چنانچه بر محیط احاطه کند هم مکلف است دستگیری کرد شناساند و از همین جناب است اگر دانای ماحقی از صفات شیخ و شرائط و صفات او گفته شود شاید که طالب صاه و در این چون کرد قابل نیست بعد از آن چند دانایان و معتقدین یافتند و از آنجا با آنکه جلب است الا در باب حدت حضرت از ایشان شینی و معتقدان بود و موسی را بیدری و قسم از کسی برای او ارسال فرمود و اینها بی چیزی نمرد از ایشان بگوید آتول انما من عیدیت حضرت که من جانانم آدم استحقاق قبول حقایق بر واسطه که تمیینه و همه خصوصیت یافت بهمت خاص از مقام عبودیت که بعد از خدایا

و در زمان کونکسارل در زمان بی فایده سایر اهل ایران بودند بعد بر بهر ثنائی علی خورد آخر او بر نزد بازوی صوفیان بجایان قرآن بدیدمانی شهردارند اکنون مراد خشم گذار شده اند از در بعضی بوک و در این ایجاب در خرابی آن ثنائی ندر بسند و از حاجت ببرد و خناری خادری در بلاد و سواحل آن قبلی سکونت دارند و بعد از آن قراغی زمان خلافت نظام داشتند این ولایت در تصرف اولیای بی امینه و داد و چون زمان دولت آفریده مترض شد غنای بی خفا سره تصرف کرد و در بوک صفا و در اول وقت ایشان از حاکم نظام بگردن آوردند آنگاه بدست بوک دیار افتاد چون دولت موقتی بر ارض نماید اول مقرر مقرر کردند و آنجا بید نمودن از قراغ نمودند نگاه برفت آن فرمودند و سر او فرورید چون زمان ایشان بخت انجامید آن ملک شهر اولیای صغیر کردید و بالاخره سپه میر داد و قراغ اولاد شیخ حسن تهمین استرداد نمود و چند گاه دیگر آشور به دست طاعت خاقان برود و از شاه افسانه شد ایشان بیرون آورد و حق با در شاه خدی ترد است مودانه کرده چون دولت سوکت نادری در گذشت ملک سلطان برآمد ناگه کورک قابل قاهره از مصلح حال طالع شد و مقام آشور و جزه تصرف ایشان در داد اکنون قریب بی سال بود که شاه کاسکار فرمان فرمای آنجا است اقم کرد که در تا در آنجا برود با اگر با خشم آنجا حجت نود و با اشراف اعیان خوردند آنجا طریق معاشرت بپورده است طوایف مختلفه در آمد پار سکونت آمدند اغلب فارسی دیگر از آنجا که اجرام و دیگر الوارند عموماً شرارت مزاج بر سعادت ایشان غالب است بر این اساس مکتوبی مانند و خسته نموده و بجای و عباد و روح بود و بس حیرت طلب شوخند و الواس را در اجات آید تقریباً صد هزار خانه دارند اگر ایشان در و قطاع و نظیرین و شیخ بعد از فتنه اهل فضل و کمال و ارباب حد و حال از آنجا بجز استند و همی گشته از آنجا و بسیر نیز در فضایل انسانی و کلمات نفسانی پرستند و تقریباً مشاهده نموده است که کثیر ایشان ببادت بنیاید و اگر خیر لایقین بجز آن بزرگواران از ساراف آید از عرفای و زکار بود و در علوم ظاهری و کلمات صوری بر اقران خود خفت بپسند روزی تقریباً از آن معرفت بعبیر سئوال نمود که صفات شیخ کمال بخش شکل چیست صفات آن کدام است در جواب فرمود که وجود انسان کامل در زمانه ما در و شناخت حضرت است و معتقد است از آن شخص کامل و دانای کامل و دانای شناسد و در ماضی نامادان کامل است و هر که چنانچه بر محیط احاطه کند هم مکلف است دستگیری کرد شناساند و از همین جناب است اگر دانای ماحقی از صفات شیخ و شرائط و صفات او گفته شود شاید که طالب صاه و در این چون کرد قابل نیست بعد از آن چند دانایان و معتقدین یافتند و از آنجا با آنکه جلب است الا در باب حدت حضرت از ایشان شینی و معتقدان بود و موسی را بیدری و قسم از کسی برای او ارسال فرمود و اینها بی چیزی نمرد از ایشان بگوید آتول انما من عیدیت حضرت که من جانانم آدم استحقاق قبول حقایق بر واسطه که تمیینه و همه خصوصیت یافت بهمت خاص از مقام عبودیت که بعد از خدایا

فصل پنجم

چهارم شرف نعم علی بواسطه کوه خضراء پنجم تقو علم لدنی که من لدنا علما این پنج مکرر است که فیما بین مستحقین و مستحقین است
 درین اثنا ششاید اول مقام حدیث است از حدیثی که ماسوی آمده از او که در اختصاص صفت من عبادنا یا من عبادنا
 گفته اند بر چه درید آتی بنده آتی درویم مقام مشهور حقایق از ایشان حضرت است بواسطه آن غیر خود و بجای از صفات شریف
 در دو مقامی در نیاید زیرا که هر چه از پس مقامی باشد اگر چه نفسی چنان نماید که بواسطه صفت خاصه موسی بواسطه آن که شریف است
 بواسطه خود که در کوه خضراء بواسطه آنکه از آنجا آمده و کوه خضراء است که در حدیثی که در حدیثی از او آمده است
 و هر کس فهم کند یتم یافت رحمت خاص از مقام حدیث است آن خاص الخاص را باشد زیرا که بر خود و از آن صفت رحمت
 بواسطه خاص عام و خاص الخاص عام و خاص بواسطه یا بنده خاص الخاص بواسطه بر خود و در هر دو مقام از صفت خاصی است
 آنکه رزق و شفقت بر عامه کافره مسلمانان است آن صفت خاصیت است اگر که از ایشان رحمت بر وی کثرت است که در حدیث
 فرموده می و آنچه فرموده است نسبت به شخصی که در حدیثی فرموده بود بر خود و در هر دو مقام از صفت شریف است که بر او
 قبول رحمت نماید و متبایان است حدیث یا بنده از حدیث که در حدیثی آمده است که در حدیثی از او آمده است
 در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه بسیار از او آنچه حضرت است بر خود و در حدیثی از او آمده است
 بواسطه است از مقام حدیث که در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 تقو علم از حضرت بواسطه آن که در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 انواع بر لوح دل ثابت و نقش است تا عمل دل باشد از استعداد قبول علوم از حضرت بواسطه نعم تقو علم لدنی بواسطه آنکه در حدیثی
 از حضرت بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 نباشد اگر چه از حق بود و علم لدنی تعلق بر صفت ذات صفات حضرت حق جل و علا دارد که بواسطه تعلیم حق حاصل آید چنانچه از حدیثی
 نبوی ما اثر است بحقیقتی که در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 خویش بدن حق سدا در اینجا تعلق علم با چنانچه حضرت رسول فرمودت انما نزل القرآن من عندنا حکیم و حضرت صبی
 میفرماید انما نزل القرآن من عندنا حکیم و حضرت رسول فرمودت انما نزل القرآن من عندنا حکیم و حضرت صبی
 جاهد و اینها از حدیثی است که در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 و مشدک است نفس بر کاه و متوجه حضرت عزت کرده و حضرت عزت برست گفتند انما نزل القرآن من عندنا حکیم و حضرت صبی
 در آینه دل او عرضه کند آن شیخ ساکت باشد مجذوب زیرا که مجذوبان شیخی را نمایند اگر چه ساکت هم مجذوب باشد آینه
 ساکت دیگر است مجذوب مطلق دیگر و شیخ این در موضع خود گفته شده است چون برید صادق حال شیخی در آینه دل است
 مرود در حال بر حال او عاشق شود و تشنه دارد ام از بر خیزد و نشاء بعد از آن بیقراری است تا مرود بر حال و لا شیخ
 عاشق نگرود از تعریف او است و اختیار خویش برود تا آنکه در این حال چون برید ساکتی قبول تعریف شیخ یافت شیخ او برید
 صفت در تعریف حال و پرورش کسب بر مرید مثال پیدا است اینست انسانیت شریف خویش بنده شده و از مرید شیخی که عبادت
 خاص عبارت از آنست باز ماند چون توین تسلیم و لایستخس کر است که در حدیثی از او آمده است بواسطه آنکه در حدیثی از او آمده است
 تا بدیج چنانچه تعریف مرغ از چینه پیدا و بنده از او بود و چنانکه تعریف برید بر وجود در حق تبدیل گرداند از تعریف تحت شیخ و جوین
 صفت مرید تبدیل کند بر وجود در حق عبادت خاص و لیکن مرغ صورتی از راه قشر با علم ظاهر نیاید چون میاورد که او را از برود

حرف الفاء

آفریده اند تا مرغ و نیای مسنوی از راه اندرون به هر کجای که میروند بسند و زیر آنکه آنها از بر آید تا آنها سپردند چون مرغ صورتی در عالم
صورتی در آفرینش که در بینه خمیده بود در حرکت بینه مستور بود و حرفش از مرغ حرکت بینه مستور است تا آنها جدا و استیخ در عالم دنیا
پس از آنکه شیخ از آن محمود استاد و پیش است که مردم مشاهده میکنند بگوشی حق تعالی آن معنی است که در مقام جدیت است مقصد صدق و
تو بقی غایت حق است اولیای آن حضرت ثانی آن حضرت غایت حق است و در آن پیش از آنکه جان کند عرفان بر او اش زایشان که
پس به دیگر تو خود به ایشان گشایان بر روی دوگون از جهان و کند پس مرغ وجود بریدار که در حرکت بینه انسان مستور
شروع است از تصرف بت شیخ او را از دیگر حرکت بینه است که در او از صلب است در علم اوست که در عقیده است و
تبلین عقیده بر این معنی است که در تصرف مرغ پرورش بدو کمال یافت باید که دیگر باره کندی در تصرف مرغ است
دو او تسلیم بود به تا تصرف مرغ در کمال بود و از بینه پیدا پس او را باز بر آید و بینه از بر آید و بینه از کون بود
تصرف در او کون تسلیم باشد مقصود حاصل از بینه بر صفا و چون در استیخ و استیخ کون بود و از بینه بود خلاص شد
دیگر باره در مقام مرغی تسلیم تصرفات احکام خداوند در پیش او برود و در آن باره که کشید باید برین چندی برین منزل
گذرد اشارت حق با جازت شیخ که در اشارت حق است از این مقام شیخی نصب کند تزیین خصایص خود بر این شخصیت
باین همه شرایط اوصاف تمام شیخی در حد و حصر نیاید تا جناب شیخ او بر شفا و سپس به الغریز میفرماید که با این همه امکان
شد باید که دست صفت در امکان موجود باشد اول آنکه قد و حاجت ضروری از ظاهر و باطن باشد و اول آنکه احتمال و احتمال
من و غیره کرده و دوم تقاضای آن که احتمال و این جهت انداخته شده تا در هر یک از اینها است که
حاصل شیخی و معاشن بزی همان داشته باشد تا بر این شیخی و عقده ای قیام نماند نمود چهارم سخاوته است که گویا باشد تا شیخی
در بقدر وسع قیام تواند نمود و مره به از آن کمال و طبع مس ضروری فایده اند تا بخیل با هر بدین مشغول غنا و دست به و اند بود و در
باید شجاع و دلیر بود و در با شفا تا در دست حق در زبان ایشان اند تیره فند و مرید را قبول هر کس آتیا به و نجاست و شایسته
خیران سوی آری بکار نگرداند و بنده و خند و در حاجت اول فایده است و با آنکه در شفا است که در بدو عیب حسن به چه برین
و شادمانی اتفاق گفته تا مریدان به بر خست و پیش از آنکه در او فناء و او بسیار دنیا و در هر دست شیخی حیوان باشد و حیات
بارندار و حتم غلبت است که دنیا و اول دنیا اتفاق کند و در عفت در غرض است تا اتفاق شود و مستراح و کبره کون
آن دارد که اور بهتر باشد و در باره همه از آن مرید بریده دارد و کرد و عفت با امر حق این را خست تا مرید در آخر افس نهند و اول
فاسد کند و اگر نیای مقصود می و احتمالی در پای او بریزد و هم در راه حق مستحق حرف به بدنی است و هیچ چه در جمع مال و عیال
و حمار گوشت که بار دوستی آن در اول بدیج حاصل آید خست تا این خست متوجه است باید که صاحب صفت و
مربان با مرید باشد و در بدیج بر ظاهر دست به آن جسم یعنی بر آن در بری بزد و در دنیا و در وقت شمع و مال و
بیتق و در عالم کار او در چون در بعض باشد تصرف است در نفس بود و او است که از بار بر آید و در آن نفس
بروی شد و بیط از وی بسنانه و از اول نفس مرید غیب با خبر باشد به هر نوع مدوی فریاد است و در هر یک از اینها
و در حرکت زود خشم کند و مرید از آنجا که در حد و حصر است تا اینها به در دست بگردد و در دست به مرید است
از شرف معرفت در وجود او مشاهده نماید محمودا که رسمه و در آن کون در جهت نماز کند که در این است و در دست
رعایت فرماید باز دستم نفس است یا که نفس و فرسود است و مرید به پیشتر فی ترجمه با این آردی شرف است به چه بود

مسنیم

که حال نیست بر آنرا که مساعرا ل بریدان مشاهده توان کرد و در او هم اشارت است به که در وی اشاره باشد تا صانع مبدع
 و عیسای روحیه و خط جویس بر وی اشاره نماید و در آن آیه که در آنجا است اشارت است به که در وی اشاره است به که در وی اشاره است
 و هیت باشد تا مرید بگشایان و تابت تواند داد بسیار هم ممکن است باید که در وی اشاره باشد تا عیسای روحیه در آن عتافت
 کرد و پانزدهم تسلیم است باید که تسلیم غیب باشد تا هر کس که حق تعالی در آنجا خواهد بود در آنجا به بیان باطنی خرم نماید بر حق
 ایشان در کار است کامل شود که هر کس که بخواهد که گناه جوید جوید و جمیع احوال تسلیم باشد تا آنچه غیبی است که
 آفرید در کس صحبت روی پرستار و در آورده حق دادند تا در ایشان برود و لا غرور شود تا در کس رضا بقضاست باید بر خفا
 عتفالی رضاداد و در تربیت در بیان بر احکام ازلی اخراص گفته صراج نباشد عسرا من از بند نمودن بندم و طاعت
 باید که با وفادار و حرمت در بیان مذکوری نماید تا هر کس استیلا و دلیر شود که از در ولایت محرم نماید هر چند علم و در یک شیخ در دل
 مرید زیاده باشد و در ولایت پیش باید رسیدیم سکونت است باید که در وی سکونی تمام در کار با تحمل استیلا و کینه
 با تامل و استیلا در مرید تصرف نماید تا هر کس که در کار خود نور در جسم نباشد باید که در کار نباشد قدم و در دست خرم در
 قدم در ای باشد و با مریدان فادار و دیگر عهد جوید تا هر کس که از مریدان با در کرد و وسی او باطل شود و دستم بیت است باید که در
 از دستم و شوکتی و عظمتی در دل بود تا در غیب حضور نمود باشد و نفس مریدان از دست استیلا و شوکتی باشد و بیجانان
 سایه بیت و استیلا و بیهای تصرف در مرید خود پس چون شیخ به بیگانه است صفات که از است صفات ایشان بر صرف
 و عقلی و عقلی باشد مرید صادق در آنکه در کار در پناه دولت است و بصد و مقهور رسد تا مریدان که با صاف مریدی
 از دستم بود و شرافت و ادب و ابرار است قیام نماید چنانچه مشروح در بیان او در موضع خود خواهد آمد و صلی الله علی محمد و آله
 ذکر فامور بر وزن امور موعظی است در کتب و کتب فارسی گویند چندان قابل تفریح نباشد وی از توابع هر دو ذکر است که در
 ذکر فامور در قرابت از خراسان که مرشد امام عزالی از آنجا بوده و میسند او شیخ معروف که مرید ذکر فامور است
 چند قرابت تصدیق کند که در تفریح نیز از آن قرابت تصدیق است در زمین بسیار واقع و اطرافش بسیار است
 از کتایش میگردد و کتب مشاهده شده و دیگر تصدیق است حکم هندوستان و دیگر قرابت است که گمانان که با در حال دیگر
 دیده شده اکنون در نظریات ذکر فامور در حدیث سمود قرابت که آثار گویند جانی قرابت همی رغبت فکر خلیان یعنی
 خلیان خوانند و آن قرابت تصدیق است و عقلی است خاطر پسند از توابع که گویید و در زمین که اعیان افتاده است در
 و شرقی او که در دو طرف یک طرف مشاهده است قرابت مختصانه در است چند باره و قرابت صفات است همی الرای
 شهری بوده و در زمان او در خراسان بوده اکنون او باقی است آتش متدل بر پیش کبری بایل در وی با در قرابت است
 و خلیان بسیار دارد و در پیش شیخانی شهری در ارمغان این دنیا بر می در یکی باعث کرده اند و پیش نی و در عمل بندگی
 طایع الفریق و شیخ بنده در فتنه و کفر نمی آید تا فتنه است که مشهور در پناه نزدیک است و در آن فتنه در طریح و در آن فتنه است
 که هیچ که اتصال ندارد و دیگر که در بالای آن توان گفت ای نیست بر بالای آن زمین نرم در جوید و چشمهای تو شکر از باقی
 و هم بسیار دارد و پر امن آنگاه میدان وسیع در آن فخر فرادانت در اختیار آمده که آن فتنه را تمیز کرده اند و در استقامت آن گویند
 و با بجای آن را در شبانه فدا تا از طول آن باقی آن معلوم نیست سالهای فرادان خراب بود و در اریل دولت سلاطین
 طاعت کردند و امر خود گرفته خراب نمود و در روز چندان عمارت تدارک گاهی پناه باعث انوار است و در نیم زمینی خلیان بر کس

در این کتاب

در این کتاب

کتاب سیم

و در حرکت را خالص ساخته در میان صحابه شریک بود بکنند که تا در اوقات حضرت مصطفی بوده بعد از آنکه حضرت علی بن ابی طالب
 برین صحابه خود نمود ایشان هزار صحابه از برای نام سیم آن در هر روز بخوانند و در وقت نود و نهمی اینها گفته اند که شخصی را
 برسی دوستی و دشمنی داشته باشند و آن خلاف ذمب کاتبان بدو با نیرت اقد و دشمنی اگر نسبت بر با نیکان و نیکان در میان
 و ایشان با اسوده در هر حال کرد اندر و حقایق بر رفت حمیده و پسندیده است اگر با وجود قدرت قوت است بر مصلحت
 او کند نزد خود مندان ظاهر گوید و نام پسندیده است پس معلوم شد که غرض ایشان اینست عدالت و کلام او ایشان را
 که قریب بود که آن اهل بیت سول محتاج شود تا مردان کرد ایشان کردند و محبت ایشان بر ایشان شود و چنانچه پیش از آن
 آیه که مرقم الذین یقولون لا نقیوا علی من جندنا و اولادنا حتی یقتلوا نظیر این در برادر باره حضرت سول بجای می آورند
 نقل از شیخ آملی ذکر فرزند کان قریب است سرت آمان از توابع سرفه از مضامین فارسی قریب خوب و غلبه بر غلبه است
 چنگاه در آن قریب بوده و با نیکان نامی در محبت نموده خالی از روی نباشد ذکر فرخنده بر وزن سر فارام و دو جمله است از
 ترکسان جوان اندر بی بدلی در حسین با حال قریب مثل روزگار در اتم غنیده اما اگر رشنیده که برای آنجا طرب نکرده و کس
 حسن خیز مردمش اگر حقی ذمب شکر کند ذکر فرخنده بر وزن بسره خانه گوید از بر با خاز چند آنجا آورده سکن نموده اند لکن
 نام آنجا بر خانه بوده و کثرت استعمال فرماده است گوید قریب شهر کا شسته نشان افتاده مشاهده شده است ذکر فرخ آباد
 نام چند قریب در موضع است عراق و مشهورترین آنها فرج آباد است از با ای شاه سلطان حسین ضوی است بانی خانه
 و کسا بوده روزگار شش چنان خراب بود که چند از خرابی آن اهل بوخته از ویرانی او غم انداخته است ذکر فرخ بر وزن بر
 قصیده است از نیک اهل ابو نصر صاحب ساد صاحب آنجا بوده و اتم آنجا مشاهده نموده اما از قریب آنجا کرده که شسته و او
 سخن گفته که قریب از خانه داد است خدایه مضامین است عرض تا یک خفی ذمب بر مشرب و روی از کنار شمشیر
 و برایش کرمی مایل و این من است ذکر فرخ بر وزن خریدن بگو ایستار مضامین اصعبان تا حیا است بجهت آمان شش
 منزل ابو شش بر روی مایل فرای سب دات مرغوب اردو اگر خوب غلات سرد سر شش بگو است مردمش اغلب شیب ذمب
 و دیگر صوری مستند کوم و بنیات آنجا نماز و غلش بی استیاز ذمب خنای خوب اردو ذکر فرخ بگو است مترت بیان اشیا
 فاة دهر شش بجهت آفات کاش حاصل خیز و زمینش غریب آنکیز است فرای بو خورد دات مورد اردو اکشته نهاد است
 و اطرافش واسع است جویش از آن در میوه سرد سر شش فرادان است تا نش نماز و پذیرد در آنجا بیا قیاز است محدود است
 از مشرق به لانت تم و از مغرب به لایت چرا و ظاهر کرده و از خوب رویت که از دختلات از نشان تبر شش مردمش کی ششی
 و فارسی زبان و دیگر کند عموما فرخ بسته و دلاورند و اشخاص بنگ از آنجا بر فرخ بسته اند از آنجا آورده و صحبت آنانی
 رسیده است بعضی فرای آنجا مسکن سادات عالی نسب خدا و زان حساب است ذکر فرخ آبا و شریعت فرخ بنیاد از شملای چند
 و از بنای فرخ سیرین جهان در شاه بن بهاد شاه بن عالم گیر کورگانی است شهرت خوب بی واضح و اطرافش واسع است
 از قریب سیم مردمش کرم و غلش اگر بند و آن دیگر مسنان و قلی اهل آنجا سیر حالات آنجا مانند بی است ذکر فرخ بنگ صاحب
 خدای عالم گفته که لغز فرنگ در جل فرنیس بوده و بگردد استعمال بطلا عوام رنگ شده و فرنیس نام طایفه است مشهور در
 مذکور است ابو و قومی بشکو بند و در ایشان اهل نسبه زحم فرنگ نماز و بجهت سخن و خلق ادراک سب قیاز گوید عدالت
 و فرقه حاجت بخلیس از سایر طایفه فرنگ تیر و در خانه است حتی با اسال نمود فرقه اگر چه کت فرنیس از طایفه مشهور است

در بیان
 از آنجا
 در بیان
 در بیان

کاشف

چون آنکه موجود بوده اند و بعضی دارند آنها قبول تربیت کرده اند و دردی برآورد و رسم انسانی آورده اند و بعضی دیگر تربیت نکردند و مردی
 نیز بر قدره اولی بر آن نوع انسان یعنی را از مردم چون انفس گفته اند چون در نفس و انسان و عیان تقدیر رسیده و حکم
 ترا و متاسف نماید چنانچه بر سایر بسیار در تعریف و حرکت و طبیعت بسیار فراتر آمده که در ابتدا ای تمیز آنها با جانوران محفل انسان که
 مری فرادان بدان ایشان را فرود گرفته بود و بنا بر اصل و ثمر در جان مذکوری میگرداند و از رحمت بران استفتا قاصد میسازد و در حقیقت
 بر سر آمده اند و حرکت و فراتر است و مردم شمس ابدان آنها که چنانچه در جهت خود را در تربیت آنها صرف کرده اند و در مردی آنها که
 در اندک زمانی از معاشرت شهریان مطلق آمده و مانند سایر جنس عالم گردیدند و بر تنه مردی انسانی با حسن و بدی رسیده اند و چون که
 از دست نگاه سالانه با مال قریب یا قصد خریدن بیدار کرده اند یعنی زیاد و کم بود و هم نیز در آنها تصور بوده و ساکنان آنها
 حیوانات بسیار مانند حیوانات و حشرات بوده اند و هیچ کیشی از بی عمل نیستند بلکه هم درین استماع کرده بودند که در بدین
 حیاتی آورده اند و مانند آنکه تعانی تربیت شده اند و تقریباً با وجود عدم اعتقاد شاکر کیشی و قتی رحمت نمودن آنها بر وقت حیاتی در تربیت
 کردن مردم با حیا و شکر و بیعت به جواب گفت که این جهت نظام عالم و انتظام امور و اوضاع است چون طبیعت را
 صفا دشوار است که در تحت احکام مثل خود روند و با امر مثل خودی کردند و در نظام عالم آورده اند و از کلام آوردی کرده اند و از بعضی
 حکمت است که مردم را بر کسی بخوانند و بعضی دعوت کنند که او را مثال ایشان نباشد و بفرمایند تا بدیدند و تصور ایشان بزرگ بود
 و هر چه در عالم از یکت بود و تحت امر و دولت حکمت است به و منسوب گردد و مردم در هر حال از انزال از واقع کنند در انبوت
 فرقی بر دردی جان ساری بر ایشان آسان شود و دیگر کسی که آسان در حرکت زمین در مکتوبات هر دو غیر از این اند از خود بر دست
 و بران عقاید این در نظر چنین است که در عالم و خود بخوبی آدمی خود است بخوردن کردن پوشیدن آتش سینه با سوادری و
 بیدن بیدن و عقیدین و مالیدن و غیر از اینها نیز و کبریت که در محسوسه اند از این بران المثال خود غایب شدن بر تری است پس
 از اینها کردنی و بدست آوردنی است و از اینها نظر بر این است که در هر حال در اندک مصر بوده و عسر و یکلوع در او راه داشته اند و اکنون
 نراب شده در بعضی قاصد مردم خود را و ذکرش حاصل آن است که در مساحت شرکی و کمالش اولی به جهت نزد است از بلاد فارس است و در آن
 و در پیش فرج انگیز و خاشخ حاصل خیز بهتر از شوار و مردمش سازگار در این مورد واقع و اهر قشور و ایست است که در هر کج
 نزدیک و مردم و شتر یا یکت استانی به این بسیار در صورت یونین بود و کشتاب بر تجمده است آن بسیار بود گویند در اینجا
 شکل مثلت بود در روزگار حجاج آباد مردم کالی از آن مثل تبدیل کرده در روزگار خسیج طایفه شاکره خراب کرده و آنرا یکت جادلی
 آباد کرده اند اکنون قریب و هزار باب خانه در دست تقریبی قریب و فرود و منافات دست سوانی آنجا بیشتر بود و یکت است که
 سیرری و کرمیری نسر او این در حربه خلاش از است غرض یک شیمی مذمبه خالی از هر چه می باشد مسکن خانه این خانه
 و در دمان کرام است ارباب فضل و کمال اصحاب بدو حال از آنجا خود نموده و شیخ روز جهان که در زمان خود اهر فخر
 بود از آنجا تفصیل احوال بزرگان آباد در کتاب یاف بسیا در حدیث سواد است ذکرش است که در آن مساک است آن
 تخریب است از قبایله اصحابان محلی است بجهت توانان قریب صد خانه در دست است برایش نهایت یکت کردیده شده
 اگر مردمش مکار نبوده و قریب در کوسار شاق نماید و جانب خویش کشاود است ذکر فضایل شانی در کون ضعیف بود
 از کجی از کجی و در سسرال بود که فضایل انسانی حین کلاست تغذائی چه چیز است سبب قریب بودی که در فضایل است
 جواب فرموده اند که در محققین عسرافریان بوده اند و فضایل انسانی و کلاست تغذائی سبب و همین فرموده اند و اولی آنها

در این کتاب در بیان فضایل انسانی و کلاست تغذائی و سبب قریب بودی که در فضایل است و در این کتاب در بیان فضایل انسانی و کلاست تغذائی و سبب قریب بودی که در فضایل است

حرف الفاء

شعیه در کتب اطلاق پذیرد و بر خشت انعام سببه پس از آنکه از خیر نودین قضای نیر، بکرمان برون آید و بعد از آن وقت قیوم
 معروف داشت که چون باطن حضرت توفیق تحت روشن قضای خاطر توفیق کاشتن گشته و در خیر توفیق حقیقت اعلیٰ قانده و آن
 نظر حضرت توفیق سبب و سبب کامل نبوده، و در عمده آنچه مشاهده میگردید پندیده است نظم نامین بود تا زمین بسیند
 غریبا که خشنین بنید محتقان گشته اند که بر چند ادب بر انواع قضای خود کالات در انسان جمیع کرده که سپهران حجاج و مقصد
 و انده بی در کالات حضرت است در کمال آن محتاجت کالی شکل دیگر و کلام حضرت برسی که کمال ایشیا علی آن خلیفین و مجازات
 شایسته است چه حضرت با وجود کمال توفیق رسالت تعلیم محتاج بود نظم شبان او ای امین یکی رسیده بر او که چند سال
 بمان خدمت شیب کند و بر وفق آیه کریمه و توفیق کل ذی عظیم فزونی بر کالی کالی دیگر باشد صورتی که آیه کریمه کالی
 و غیر ما غریبا که حق تعالی توفیق در عاقبت عالم تا اثرات که ناگون میکند و خاصیتهای از صفا خود
 پیچیده است و در هر دینی را پذیرای فیض خاص میباشد در جهانی ربمان و سبب و در کالی نیز سر قائل میگوید اگر چه نظر آفتاب
 تربیت برابر و کسان و آیه کریمه و توفیق کل ذی عظیم فزونی بر کالی کالی دیگر باشد صورتی که آیه کریمه کالی
 قضای عاقبتی می پیچد و در هر دینی صفتی برود مبیده و در هر شخص تاثیر میکند سلمان و سلمان صحتان از کلام حضرت خیر امام چیزی
 هم کرد که بر روی گویند و در هر دو وجه و در هر وجه صفات از سخن حضرت چیزی نمی گوید که بر نهفته تا بیان نباید و در هر دو وجه کلام فقیر
 رسیده در جواب فرمود که خیر توفیق کردی و نظم و معانی در بیان آوردی چون قضای خاطر و حسیین در بیان توفیق که شطری از
 قضای انسانی گفته شود و در اصل در این باب تقریر کرد و اکنون بدان که قضای سعادت در عبادت کالات که چهار دهنستان آن باشد
 اول حکمت دوم شجاعت سیم خست چهارم عدالت به آنکه حکمت توفیق نظری نفس در دروند و در هر دو نفس اخلاص است
 آن معرفت بر هر چه است جو در او در وجودات با الهی باشد یا نفسانی پس حکمت نیز تقدر در نوع شود نظری و عملی آنچه الهی است کالات
 باشد آنچه نفسانی است کردنی باشد و حکمت در انواع بسیار و قضایات بسیار است و از آن جهت چیز مشهور در کتب حکما مذکور است
 اولی کار دوم معرفت سیم صفای دین چهارم سورت تعلیم پنجم نفس ششم حفظ سیم دیگر که در فضیلت دیگر که شجاعت
 و خست عدالت باشد بر سر طبع و نظر ایشان نامار دینی و بر سره کردنی است شجاعت است که نفس باطنه بدان طاعت
 و اعتقاد نماید و در امور پرانا که ضعیف گردد و اقدام عیب ای کند تا عیب غلبی که کند عیب باشد و عیب صبر که نایب مگر شود و از قضایات
 شجاعت بازده چیز مشهور در کتب قوم مطوعات اول که نفس دوم خست سیم معرفت چهارم شجاعت پنجم سورت
 ششم مسکون سیم شجاعت ششم عقل سیم تواضع سیم حیت آردم غیرت سیم اشد که شجاعت که شجاعت که شجاعت
 مطیع نفس باطنه باشد تا فقرات او عیب قضای الهی باشد و در هر وقت از روی دردی ظاهر گردد و در تقدر بر او مانع
 شود و از قضایات صفت و از او خیر مشهور و در انواع دانشندان مذکور است اول جایا و دوم رفق با خدا سیم حسن بی
 چهارم مساوت پنجم معرفت ششم سوره سیم قناعت سیم وفای سیم روح سیم تفاد آردم غیرت و در هر دو سیم سخا
 و سخا در این قضایات و از آن جهت جز معروف در نزد صفا معروف است اول که بر دوم بسیار سیم معرفت چهارم معرفت
 پنجم سورت ششم مساوت سیم ساحت سیم معرفت عدالت است که این سورت مقدم قضایات ایشان با
 چند که اتفاق نماید و وقت تقریر است کالی کند که اختلاف بر او در عبادت فوسنا صفا ششم در هر جهت نیز از دو سبب حصول
 باک سازد و قضایات نیز در باب تیر بازده پذیر است اول انصاف دوم وفای سیم شجاعت چهارم صلح سیم سیم است

گلشن بسیم

من شرکت اتم حسن تنها بستم نودم نسیم درم توکل یازدهم اعلات عقی فاذا که کما گفته اند که تشبیه است فضیلت
درجه نامحور چنانکه در بیخ خود مذکور است اما اگر کسی برینجا به نسبت فکر کند هر آینه سبب نیر و بریا حاصل شود همان است
اول ادب و مراد از آن فردان بندگان ارادت و دشمنی با ایشان کلام سنجیده و سخن پسنجیده گفتن چنانکه از سبب آن
پیش از آنست در احوال فریاد و فسر و دروغ گویند و در نظر مستحان میگویند قال لایق آذین قیو یا خستین تا دوش
و در کلمات کبریاست **الادب کل حنیف** و اینها گفته اند **الادب خبر من الذهب** علم ادب بنزد بزرگان فادان بود
فرد تر نکست فریاد بود بندگان کردند بر دایمی مالی که احوال بااست روزی زوال همان سوی علم و ادب بافتند
کنام کوا ادب بپسند بی سرباید بر سعادت پیرایه بر کرامت اربست هیچ جا کمال بی سوزن ادب آخته شود هیچ چراغ
عفت بی بر دهن ادب فریاد کرده و هیچ صوفی بی ادب عهد نشین صفت صفا نشود **الغیر اذاب** هیچ حال بی ادب
بر وجه کبریاست **تخلو فی الظالمین اذوب** قسطن قسطن نظم از خدا خواستیم تو قیو ادب بی ادب محروم ماندن
دست بی ادب تنه فریاد است بگوشش بر بد افان نزد آدم اوصاف و مراد از آن دانده استن است که
از طرف او هیچ آفریده خفته بود و اگر چه در اوصاف از آن بان دولت مستحان عزت باشد بر هیچ آسان نودست در
بنیان گفته اند **کلیان الاضاق** **توالی الاذی** علم که در تو اوصاف باید وجود هر که عری در خود و در خود شخص منصف در
عالم بساید کم در وجود او چون کبیر غم است تیم استار استر و مراد از آن اساکت صوت کلامت که در خبر شد
که اگر فکر کند سعادت و غیره جای کرده و این را کائن السرتز که نید بندگان گفته اند که من نیست **تشتی** شتاری صفت حضرت است
و با مقام رسیدن ناکام هر بار است صحیح علم بسیر و علی بخریفت چهارم اخلص و مراد از آن مفسا گردانیدن
عقدت در خلاص مطاوعت تا در اخلص خاص آید و در ایجاد او در دایمی بدین اسلام خالص مخلص ناید و از که درات ریا
بشرک و عناق و کسالت بهشال اینها خود اعتماد دارد و یکی است خود بر تنید و تخلیه و تصفیه حقیقی دارد و هیچ کردی خصاوی
از آن بر نماند و هیچ غرض مرادی بخدمت مجرب شایه نوزد بر که با اخلص تمام نبرد صبی اقتاست که در نبرد حرفان
عاقی طوبت گفته اند که اخلص صفای برنده است نگاه استن از دانستن خلق این سسترا تا برنده برسد که طاعت بقیصد و نیت
از هر اسیر بوجود و حال با طبع ثواب دنیا و جنی نباشد و شرط طاعت از هر خدا تعالی نماند نظم نوبت کی چو که ایمان شمس
نزدکن که خواج خود در دشمن بنده پردری و اندک نظم امانت و مراد از آن نگاه استن خبری باشد که کسی بطریق عاریت سپارند و کبیر
در با طیب خاطر پذیرد و شرایط او را و اجمعی علی آورد چون اگست امانت باز فو له بوشدی و کشاده روی او فله و پس
امانت باحتیاجی در دوزی باشد چنانکه رسول خدا صمد بوده **الامانة تجز الی** و در امانت خیانت کردن سبب قهر و آقا
در اسم این از اسرار الهی است متصف به ان شدن نه کار بر دایمی است نه شیو بر صاحب منایمی است ششم بزرگوار و تشویر
مراد از آن نیکویی بر دست است یا بزرگان یا سایر ارکان و عدان از دست نهادن افشده کردن و عذر لازم شمار و در هر شیو
و خویش بر زبان نیامد و رسم بر از اسامی بود است هر که بدان صفت متصف شود مره است نظم تو نیکی میکنی در وجه
که بزرگوار بیایست و بده بهتر خود و مراد از آن نزل است یا گرفتن و اسیر از اخصه مره و مریدان رسته به
از خلق بر دست از حضرت سون بر دست شده که **من یخترکم و بندگان گفته اند من یخترکم الی غیره** **قال العزیز** که (نظم)
عزت از عفت آدمی همان نوع جوئی در احوال این آن بستم نسیم و مراد از آن صفت است که بختی است

حرف افتاء

دو هفته باشد یا بیشتر که برایشان اعتراض جائز نباشد یا ایشان باز که هستند و توحشی تسلیم داشتند است اگر چه بصورت فنی
هیچ نباشد نظم در قضای حق برداشتم پو پو سی زیر حکم خردو پو پو سی پیشین نمیزد شاد و خندان این شش ماه
غم تقوی و مراد از آن بریز کاری است از هر یک رضای باری تعالی در آن نباشد و معتزتان بی فاعل و غیر آن عاید گردد
و بزرگان گفته اند که از هر بیست کاری زیادتی رزق شود و نظم نیز حضرت پروردگاری نباشد بهتر از هر بیست کاری
و قسم تو افصح و مراد از آن نفس خویش خورد مشردن و کم از دیگران داشتن و بیعت دیگران فساد است که در وقت
اگر چه مجاهد و مرتبه از ایشان فرود تر باشد و بزرگان گفته اند که من دائم توانمده که در وقت نیز فرموده اند که **الفاصله** **بذبح**
الذی جامع **والتکلیف** **الشیع** **القریب** **از** **غیاث** **المرینه** **مردست** **که** **من** **تواضع** **عینا** **لله** **فقد** **کفر** **بعضی** **هر** **کس** **تواضع** **کند**
صاحب و توری را از هر دو اول تا او پس از آن کافر شد کسی کی از مشایخ گفته که تواضع آنست که کسی را بگوشتن حاجت
و خورانی نیاز نخواهی این تو در غایت است لفظ تواضع در کردن فسرزدن گوشت که اگر تواضع کند خوی
تو بگوشت پیدا رود در میان جوانان ایران چنان شهرت آید که تواضع قیام در کعبت نسبت بعضی اشخاص نمودند تا من
و نه این رسم و عادت است ایرانی است نسبت نمبر و خزانان زیرا که شکر است اگر بعضی را قیام نمودی و بعضی را نغس نمودی
اینکه از شان بگوشت پیدا بودی بگوشت آن نزد خردمندان ظاهر و باهر است که بر جمیع اشخاص قیام نمودی و اختیار میان
ایشان نمودی بطاعت اخص ظاهر تر آید او است از جمله ستم و سخر روزی چند بار کس بخدمت حضرت میرسد و غیر
صفت بجناب بگردیدند ازین آرزو می آید که حضرت علی را دم در خود وقت قیام بوده پس تعلیم احکام و تربیت نام چه وقت نیز
و دیگر تو هم بودی از قادات که در این است با زود و جبانی مردم نادان که رسم و عادت خویش را واجب خوانند
و بر سواد آفرینند در کتب هر جا که نگریست که حضرت است پانی صو باز دیدار واجب فرموده باشد و اگر حضرت
هر کسی فرق و عادت است شبها که گفتارهای ناسد یا چیزها چه رسد و با وجود سخن اینکلام بی فرجام ایشانند بعضی بکنند
در باسالت اسباب که از روی ستم بر عهد باز آید عاقبت ایشان مینماید و اگر خبری بدین ایشان نماید فتیله
تفریح بدین چهاره سکینه از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم
از آن بیرون آمدند از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم یا از روی ستم
حق بیرون در بر تو چه گفته اند و گفتند که در وقت قیام تو در غایت است لفظ تواضع در کردن فسرزدن گوشت که اگر تواضع کند خوی
تو بگوشت پیدا رود در میان جوانان ایران چنان شهرت آید که تواضع قیام در کعبت نسبت بعضی اشخاص نمودند تا من
و نه این رسم و عادت است ایرانی است نسبت نمبر و خزانان زیرا که شکر است اگر بعضی را قیام نمودی و بعضی را نغس نمودی
اینکه از شان بگوشت پیدا بودی بگوشت آن نزد خردمندان ظاهر و باهر است که بر جمیع اشخاص قیام نمودی و اختیار میان
ایشان نمودی بطاعت اخص ظاهر تر آید او است از جمله ستم و سخر روزی چند بار کس بخدمت حضرت میرسد و غیر
صفت بجناب بگردیدند ازین آرزو می آید که حضرت علی را دم در خود وقت قیام بوده پس تعلیم احکام و تربیت نام چه وقت نیز
و دیگر تو هم بودی از قادات که در این است با زود و جبانی مردم نادان که رسم و عادت خویش را واجب خوانند
و بر سواد آفرینند در کتب هر جا که نگریست که حضرت است پانی صو باز دیدار واجب فرموده باشد و اگر حضرت
هر کسی فرق و عادت است شبها که گفتارهای ناسد یا چیزها چه رسد و با وجود سخن اینکلام بی فرجام ایشانند بعضی بکنند

گامششم

(۲۹۲)

میت دست و پا در کعبه کن تا شوی عهد شکن چو کن چاره رسم چه دهد مراد از تبه مسامتت مبالغه کردنست
 در تحصیل نفاذ در آن بی صبری نمودن در آن نوع بودن و بعد نقل وقت در آن کتاب آن مطالب بهر دولت که در جهان بود
 صاحب آن دولت اینطور میگوید: قال انفسی من طلب شیئا وجدا وجدا و عهدا و عهدا فانما یابا و یابا و یابا و یابا و یابا و یابا و یابا
 پس انسان الاماسی دامن تصرف و اگر آید کتب از غم آمده نام بر طرف در زنده از عهد کار من بکام
 من در آن معذور باشم و التماس بآزدم خریه مراد از آن نفس است که گردانیدنت بر آن کتاب سوال لذات از جمله
 جمیع مازاد و مسارف او در ابواب مغموره و معروف شود و منابع شیخان گردد و در نور آمده که الخیر فی ذلک انما هو اذ در کلام
 و از شده که الخیر فی ذلک انما هو اذ در کلام یعنی از آید است بنگامیکه طرح کند و بنده از اوست نمی که قاضی بنام
 غلم غلام نیست آنم که زیر چرخ کبوتر نه بر هر رنگ عقل پذیرد از اوست شایسته رسم خرم مراد از آن قبل از شرم و
 هر امور پیش این نیست که آنرا بدین طریق حساب نوال بخورد حسن بر گردیدنت بر آن خرم خرم خرم و هیچ صورتی که
 و تزلزل بخورد از دست کسی بپردازد پیش خود واقف کردن بیت خرم چه در آورده و نه بر احتیاط از روان گیری که
 در دست از احتیاط و ایضا گفته خرم آن باشد که حق بدبری تا گزیری و شوی از بدبری جمعیم حسن بیان مراد از آن
 عبارت بگو کردنت بجانی و الفاظ دیگر چنانکه شنونده مراد از آن فرج و فرجی خستاید تا چه مطلوب و در نماید و حاجت بر
 وجه حسن بر آید از سرور اولیا مراد است هر چه در دنیا که گزیند اینها نه فصاحت و نور عب و نیانست بعدیم حسم مراد از آن
 بردار نیست آلات بدین فرموده کردن در استعالی امور پسندیده و خشم فرو خوردن چنانکه غضب گردانیدن توان نمود و چون
 قادر شود بر مکافات مبارکت کردنت فراد و خوار مراد اولیا مراد است بحال المؤمنین الخیر غلم بر باربری خزینه خرد است
 مر که در عظمت و پرورد است و بندگان است علم اگر دانی غضب از دست اوست زندانی احتقانی حضرت ابراهیم ما یابا
 صفت طرح میکند از این جمله اذا قمتب من شربین علم از رخ این تیسر از بل ز حد شکر خیر انکیر از تو دوم محبت خردان
 نتوان تا کردنت در مخالفت است حرمت از آنچه مخالفت آن واجب باشد چنانکه آنچه حق آن باشد بدستم رساله که
 از حد تجاوز کند تا غضب انجامه گوید محبت بر اهل بعد او غالب است قیتم جیا مراد از آن شرم است آن سر بریده اولیا
 شرم در زندان است و اشتن است حکمات بنادینت که بر بنده و دویم شرم و دشمن است از خلق که مبادا بر آن واقف شوند
 مخالف رسد از حضرت رسول ص مراد است که لا یجان الا ایمان ایضا مراد است که لا ایمان الا ایمان که ایمان از خود شرم و اشتن
 و بر اعمال زشت قائم نمودنت در کلام که اعد من قل خیا فی قل انفسی کسی را که حاکم است دوستان او کند جاوید
 کس مظهر است جبار در دوزخ و دشمنان پیران و پیران مطلوب است (محبت) که جانشین بر اقد رسم صحت از میان
 در مجانی است در میان از تقاضای حاجت بیت و تم نعمت مراد از آن نفس است که گردانیدنت در بکام است
 و مالک نفس بودن به نام خستیار از دست آوردن معانی صبر از آن است چنانکه این صفت بر طبع کران باید بود
 علو و عیب نماید بیست و دیر دگا مراد از دگا کجا بودنت بر کیفیت امور و حقیقت آنچه رسوا حسن و در فهم کردن عرض مظهر
 منند یا هر از آن شباعت و غسبی نماید مانند برتی بر درخت و در احوال با صری آمده که زیرکی از شب این قسم است میتام
 بخرد از آن مستمان با بودن برای اریه نادات شود در آن حقه بر شرم و تحمل کردنت در اینجا آمده که الخیر فی
 الخیر فی ذلک انما هو اذ در کلام که اعد من قل خیا فی قل انفسی کسی را که حاکم است دوستان او کند جاوید

حرف الفاء

بخشایش آوردن است صبر بانی نمودن بر دیگری که از جانی غیر بد او است شکرش یعنی شکر کردن است و آنرا چاه داده به نیت
 ناستن و اورا از تنم برانیدن است از حضرت سول ص د است در همین اشقه نیز من تیر عباده یعنی شغف کردن اگر چه آنرا در بعضی
 از بسیاری عبادت نگویند است در شغف هر که علم بر آفت کار خود و همه جهان را ساخت نظر در شغف بر سر فروزند دیده
 بخش از شدت و خشم رضا مراد آنرا رضی بودنت از خصال از آنجا برینده رضا کرده باشد و هر دو سواری که از رضای
 امی برسد بدل گران نیاید و دل آن الفت نماید و بدان منت پذیر باشد نظم بر عزیزیکه با آنها خو کرد فرج و عیش دی با آن
 صوفیان صفت نشان نغمه بوده اند که رضا معنی آن خروج است از دولت خود و قبول در خواست محبوب با خیار چنانکه در کج حجت
 با تصور در رضا نادان کردار نشان سازعت علامت اعراض است بیده ریاضت نمازت نرسد و در احادیث آمده
 آمده است که من در عین بختی که ذکر بکنم و ذکر بکنم علی این فلیطلب بها صوابت پس رضا از خویش خانی
 شدن و دوستی کشن است نظم فراق در صومر چه باشد رضای دوست طلب که حیفه باشد از غیر او تانی
 حیت دشمن سخا مراد از آن بدل اوست بعد رعد در این من تیر عباده یعنی شغف کردن اگر چه آنرا در بعضی
 و در خابترین صفت ایثار است که چه خود بدان محتاج باشد بدان انعامت همه بدبران و بیای میانی چنین گسازد
 فرموده است بقره علی الفیض قلرکان بهینه ختم است قال نسیم النجاشی فی الحقیقه منی است است
 نظم برین خاشاخی است زبان جنت و می آن زکف چنین تماشای شست و بیضا از حدت سوس مرویت که استحقاق
 اللذات قلوکای فایضا و آنچه لایذخار لیزو توکان غایب جانی غی و غن نیز در باش که چه فانس باشد و بخل در غل
 حجت که چه عابد باشد بنابرین سخا نماید کرد که دست اس قدرت مذک باشد نظم تحریر کروم ریسند شده نیست کوز
 زخا پیشه ربانی با بر که گشتی زان فرود و اندر هر وقت مع خواری دشمن خویش اگر سخاوت از وی شکست
 که یار صبر آن فرود حیت صبر است مراد از آن صبر بر بران رسیده و دشمن تا از دست آن گزند و پای
 زبانه از کعبه خود گشته و بختکم با آن که در آن گشته باشد بر سر بخوان حس از است چه در آن است
 روان هر دو در شغف سول رویت نه که داخدا را انقیاس صبر بیضا در سخا در شغف با ما ده لا
 هلك الا بالاحمال لا یجان الا بالانسان معالیه الاله باذخار لایذخار معالیه است بر نفس خویش روان همه بر
 روان کرد و تقصیر مدو ص میدارد که فی حق از اولین حیت نظم خویش انشیراری که از روی دشمن نام که در سب
 بیست سوتی او صبر بیضا است تره زود در بیضا است حیت است بیضا است و در آن آنه و در آن بر
 جان تر با شالی اندر سع خوف آن در سر و در هر سه در جان قین صبر در آن صبر در آن صبر در
 و بلا در عین روشت از حضرت مراد است بیضا است بیضا است بیضا است بیضا است بیضا است بیضا است
 زود نام بود تجا بر او که سول است صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در
 که صفت شجاعت در قیاسی که نماند است صبر در شجاعت آن گشت جهان هر که به به به به
 و در جرت نماید زده و بیستن بر گو که حیت است صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در
 باشد بر ما بیغالی را پاس از صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در
 زنده شدنی که صفت بجا در کوز و در چنانکه صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در صبر در

کلمه ششم

لَسْتُمْ بَشَرٌ مِّثْلِي - هَكَذَا كُنْتُمْ أَنْزِلُونَ كَفَرْتُمْ أَنْ كُنْتُمْ يَرُونَكُمْ جَنَابَ سَائِبٍ نَفْسُ خَيْرٌ مِنْكُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ
 اللهُ بِالْبَيْتِ كَرِيمٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَأَمَّا الَّذِي كَفَرَ بِاللَّهِ فَأَنْتُمْ سَمْعُكُمْ يَسْمَعُ كُلَّ شَيْءٍ نَقَطَ مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ كُنْتُمْ تَمُوتُونَ هَذِهِ تَقْرِيبَاتُ
 خِدَاكُمُ تَقْرِيبَاتُ نَسِيمِ شِهَابِست و مراد از شهابت جسمی گردانیدن شمس است بر آفتاب می باشد عظام تیغ
 تا گردمیل خیا که از قدر استی که در دو جانب این امر می دارد و قسم از حد شمال بیرون نماند پس دویم صبر و مراد از آن
 سکون نفس است در وقت خندان محراب مقاومت گزینت با بر سر لذت قیوه که از نفس صادر شود و یاد شورا پر
 ساختن و آرزوی دل گران نه داشتن و خوردن آن کسبیا گردنت نغم گزینت برونج تنی صبر است در غم طوفان و بگریز
 گام نیز رساله بر آید خدا فی فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَأُوا لِلَّهِ أَجْرًا كَثِيرًا لَقَدْ كُنْتُمْ فِئْتًا
 حَاسِلِي كَفَرْتُمْ بَرَكَةٌ بَادُوا بِهَا خُرَى كَفَرْتُمْ بِهَا سَائِبِي بِرَسَدِ الصَّبْرِ عَفْيَانِ الْقَوْمِ مِنْ خَيْرِهِمْ سَائِبِي رُوِيَ الْأَيْمَانُ
 فِيصْفَانِ يَصْفَانِ الصَّبْرُ تَضَيَّفُ الشُّكْرُ و از سر و در اولیا رویت الصَّبْرُ مِنَ الْأَيْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرِّبَابِ مِنَ الْمُهْجَلِ
 جبهاندم صابر نیز از صبر که است که چنانکه فرموده **أَمَّا بَدْوِي الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ يَجْتَمِعُونَ بِصَبْرٍ مَوْجِدٍ كَوْنِهِ صِفَتٌ بِرَأْسِ
 آدن باشد از لذات جهانی و خلوه نفسانی جسم کردن نفس در محنت عبادات ثبوت قدم بر بساط عبادات بر آن اگر کسی
 نفس اماره را در بر وجه مجاهد نگذارد و در برای ترکیب و تصفیه با سوز آتش صبر سازد و بر آن در الا ان جذاب یار که عبادت از
 زرق پروردگار است بایش سوخت پس صبر بر احتیاج با نوافل و محرومات فی اولی است از صبر بر جذاب جاودانی در
 بر حال صبر و سید فقر است بر مظلوم و اسطو قرب محبوبت نغم صبر بر مردم و در از هر چه هست نماید بر مردم خویش است
 می بودیم صداقت و مراد از صداقت دوستی برائی گزینت با خوان مسلمانان و مجانبان رفیقان است هم بر اجرام
 و اخف ایشان و ایشار نمودن بسره آنچه امضاست اگر از آفتاب ایشان که درین بر دل بی مان گذر نشدن بر متعالم صفا بود
 قهر معرض میدار که در این دست صادق است موافق خبات و در سبیل و شکر است بعد از بعضی دنیا یان که استند
 صدیق المرء عطف و صدقه جمله از رسول اکرم رویت شد **أَسْعَدُ الْعَمَلِ إِعْدَابُ الْأَيْمَانِ بِاللَّهِ تَعَالَى الْكَلْوَدُّ وَإِخْلَافُ الْوَعْدِ**
 و از سر و در اولیا رویت که **أَخْرَجْتَ مِنْ لَيْسَ مِنَ الْجَبَلِ شَاكِيٍّ وَدَسِيٍّ يَشَانُ بِرَاحَةِ لَوْ كَوْنَهُ بَاسَةً عَمَّتْ دُونَكَ**
 بود ام و مستدام باشد و گسیان درستی ایشان با بر اعراض نفسانی باشد عاقبت بر صداقت صبر کرد و در این بر اولیا
خَلَاءَ بَيِّنَةٍ بَيْنَهُمْ لَيْسَ تَلْوَعًا مِنَ الشَّيْطَانِ مطلب ایست (نغم) درین و در و که تا نیز مان منم که گنیمای میان
 رفیق بود رفیق سی و سیم صدق مراد از صدق زبان دل هم راست داشتن آنچه در دل بود جز آن بر زبان نیاوردن
 ازین اگر چه رویت علیکم بالصِّلَةَ طَائِفَةٌ مِنْ بَابِ عَيْنٍ يَبُولُ بِالْحَيْثُ وَأَيْضًا وَارْدٌ شَدِيدٌ **الْحَيْثُ إِذَا فِي الصَّبْرِ وَدَقِيقُ الْوَعْدِ**
 است حضرت مقدس است تصفیه ان شدن کار مر بوالهوس است سی چهارم صد رحم و مراد از آن عاقبت کردن
 احوال و ایشان بعد از گناست هر دو ایچ امور ایشان گردیدن و ایشان را در حصول آرزت نبوی شرکت و آرزت خدیجه
 رسول فرمود **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى عَلَى قَوْلِهِمْ قَاتِلُوهُمْ** تا کسی نازل نمی شود رحمت بارتوبالی بر تو مگر در میان ایشان تا جمع صد رحم
 باشد سی نهم صحت و مراد از صحت خاموشی است در کفنی تیا از بسیار خشن بر سو خنده عیون است که حق صحت است
 در مقام کبار آمده **أَوَلَيْكُمْ أَلْفُ نَفْسٍ مِنَ الْكَلْبِ بَرَكَانَ كَفَرْتُمْ أَنْ كُنْتُمْ يَرُونَكُمْ بِرَدِّ عَمْرٍ و بَادُوا النَّسْتُمْ سَمِعْتُمْ رِيَانِ وَ تَزِيلُ
 الْأَيْمَانِ عَلَى بِيْعَةِ طَيْبِ الْبَشَارَةِ** نظره آدمی نفسی است در زیر زبان این زبان پروده است بر و گاه طایق عالمنا
 نیز با عیال**

حرف الفاء

زبانی را گفته اند حق خوب گفته زبانی تا از تو پرسند و از خویش گوی خبر بادل خور از بادل پیش گوی بگوشش آورد و دود
زبان تو یکی بینی که دو بشنود یکی پیش گوی یکی از بزرگ دل فستق مرده که بر گویا خاوشی بر پایه فستق آورده فاستق چه است
نظم خوشی پرده پوشش از باشد نه آینه سخن باز باشد چو دل در محرم بسیار آورد خوشی با دانستش از کز او بر پیش
کز تر گوی نشسته خوشی روزه صد عیب بسته زبان آدمی با او میزاد کند کاری که با شمس میکند باد خوشی با سبان اهل دنیا
از آنکس این از چنگال با ناست ولی بجای که باشد جای کتار خوشی آورد مسد نقش در کار گویند حکمای هند را
خاوشی شماردین سبب عمرشان بسیار است سی و ششم عبادت در راه از عبادت عظیم و جمید خالق نویسنده
سفران بوجه تو انگر دور پیش است چون در کوه بسیار او عیب و اندوهی و دنیا عظیم تسلیم بجاست متابعت پست
و اختیار او... روز از صاحب شریعت نمودن چنانکه حسنی التعلیقه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نغمه سرایه سعادت دنیا عبادت پیرایه کبریت
عسی عبادت سالی خیر نیل عمر **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ قَالَ الْإِنْسَانُ إِنَّ مَعِيَ اللَّهُ** کائنات کردی قیام از کنگر کوی قاضیه
صیحت فیه ت فیه بی شکر است اول مورس از دستش انجمنی محدودند سی و هفتم عدل در راه از عدل
راستی تردست در نه امری خواه بخیر و خیر و با فرزند خدای فسر **وَأَنَّ اللَّهَ بِأَعْيُنِنَا** و **وَالْإِحْسَانُ** حضرت سوزنا
بیا نبرد که عدل ساعده **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
چون کان گفته اند **بِأَعْيُنِنَا** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
خوب در سنواری از عدلست پادشاه سواری از عدلست پادشاه سواری عدلست عدل کن کز از بزرگامی
سایه کرده شد شاه شاه عادل شاه عادل که نور علی ز سایه دور بود سایه نور سینه هر روز
سی و هشتم **مَرْحُومَاتُ الْمَرْغُوبَاتِ** کلامی بر خطه پندار چنانچه در گفته اند **هَيْتُ الْمَرْغُوبَاتِ** هیت مرغیت است
و گفته اند که در آن زمان سعادت است و سعادت نیجهان بخریاد و دست بسته در از بزرگ مرگ نیز تر رسیدن و کار بجا و دانی منزل
بودن بر بر خور و خانی از نیاید و در آنچه باشد عیبی برتری طلبیدن چنانکه سواق حق معاین شروع باشد در خیر آمده
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عجب معانی **الْأَمْوَالُ** یعنی باریتانی مردم بندت بر او است میدارد بیت. همه شدند دار و زر خند گوی
باشد قدر است که اعتبار تو در خصمه عمر در آن از کز ایستاد دل بیستون کنان ببدل آسان نمودن تلخ
حکایات پیری فرمودند که **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
فرموده **وَالْكَاطِلِينَ الْقِيَامَةَ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
خو فرمودن **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
دوست دارد دوستی که چای عفت بر او وقت سائین کردن دور بودنت از نه بیست از بیست و نه بیت
عقل و سیرج بدایین **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** و **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**
بنوعی و شایسته است برود میزد آنی که عفت بنوا صحت عفت از بر کس عفت از جوانی از آن است نوز
عفت آنی که رایت بود از آن که بود چو کوی که در آن عالی شدنت از در زانو صد خوش
بارادت خرقه ای باقی بودن یعنی راه است در بر او است خود بزیج در آن زمان خود بر کوی نه با نخواست عفت از آن
بودن و در نما معانی دیگر بیان شده **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ** **يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ**

گلشن بستیم

چو کبکلی ای ما جلیل
 و غیرهم در آن زیارتی خوشتر
 باغبان از طلبی بادی که مشتق است از حضرت سول روایت شده
 گفت غیر قناعت چیست کج
 کنج را تو نمیدانی ندیج
 ایضا فرمود که شیخ یعنی هر که قناعت کند سیر کرد
 و حضرت سرور با
 قناعت که در حدیث آمده است از شوات نفسانی و تمتعات حیوانی چنانکه هر که بدین خواه آمد
 گران از آن پنج امر زندگانی بدین موهله و کار همیشه بدین مروت که ترک آن در ظاهر شرع نیست
 اما باید که در اول رسیدن آن ندارد شمس هر آنکه کنج قناعت
 کنج دنیا دار فروخت و بسف مصری بگمترین نشی
 اجل و ستم گرامت و مراد از آن یکوئی که نیست باغرانندگی
 آنچه خواسته باشد بدین آن چون موافق عقل مستسع باشد اگر چه مالی بسیار در آن
 تصدق شود بر دل آسان داشتن و نفس را در جهالت برابر یکسان نمودن
 و بنازه روحی و خوشحالی دادن افشا کردن و مشت نهادن چهل چهارم کس نفس
 و مراد از آن شستن نفس است از آلودگی و تمنا که دل خواهد اگر چه موافق توجع
 و معانی عقل باشد و نفس آن آلودگی از آن بر نیافت آن مراض شدن
 خوردن ناخشن سببی و سببی تابع نفس حکمی گردد و منکره فقی النش من الموهوب
 قاتا الحذر و التان شود و در احادیث قدسیه آمده آنما عین الکره قلوبهم
 یعنی من در نزد گنجه دان میباشتم هر که خواهد مرا بود آنجا بود چهل
 و غیره در مراد از و قمار آرام دادند بدین دل را قرار یافتن و تکن شدن
 اگر چه امور بیون گت بر آن وی بود حرکت با دست کردن از مقام
 در جای خویش چهل ششم مروت ثروت مراد از مروت نفس از غت صادق نمودن
 بر افادت نبلی مال در مال او مصابح و گیران بازی از بی بدایت آن عمل
 غنیمت است و مراد از ثروت دوست میباشند نمودن بر اعمال که بید و جهانیت
 کردن از انفصال کوبیده و برین جریح و ناسک با بودن بی درخواست
 حای طلبند در عمل آوردن دست بر خورد داشتن بخت ادعای غنیمت و غنیمت
 مکافات مراد از آن غنیمت که چون کسی از خبری بگوید و خبری
 از دیگران بوی رسید باشد چنانچه بگوید بروی نماید یا زادتی بر آن
 افزایش دهد و سیات آنند او را بر آن آن آرام نوده است
 سخنان فرموده قناعت علیک فاعندنا علیه مثل ما اعطاک علیک
 در حق تو کارز از حده جز آن من در این دنیا جز آن که قناعت
 نظم و بخت س نمودده در حق گفت با پسر گای زور چشم
 من بجز از گشته زردی چهل و هشتم مساویت و مراد از آن مساوات
 گرفتن است بر چه نسبتی بود و اگر در پیش کشاد
 رندی در خوشحالی چهل و نهم در مراد از آن ملائمت
 نبودت بر اعمال گرفته و افحال پس بدید و تصور به طور بر آن
 ایضا و وسیع حالی توان ز ایستادن و ستار و فاحش در خورشید بر آن
 جریح شود و او را بصورتی سانه بنجامه و قمار بازی و ایستادن
 بر آن نهادن یا زبان بچین کشاده و وسیع بدین است از آن تجاوز نمودن
 چنانچه پذیرفت باشد در عمل آوردن با پسر که در مجربه میفرماید
 اف و اینه تنه ایا ان نذکون قسوا و حضرت سول فرمود که المؤمنون
 مثلک شئوا و طیبین و در بی مکر بر آن که در خود زود بر آمد
 و هر چه آمد کرد آن را که بر او بی زور بود در هر چه که بر او آمد کرد
 که بر او آمد کرد آن را که بر او بی زور بود در هر چه که بر او آمد کرد
 که بر او آمد کرد آن را که بر او بی زور بود در هر چه که بر او آمد کرد

حرف الفاء

منه نه در دست آمدوم شده و گویا خود بنام او این زمان گرفت زین برود نام اندر سیر و کما (۳۹۹)

در هر ایست که ما می اندر و نام و نشان نماند از این سبب با این بود که در کمال انسانی در کمال
نسانی که ذکر شده و بنام او و صلی الله علیه و آله و سلم ذکر فضیلت ذکر و امر به ذکر و امر به
طوبه که در آیات بسیار و روایث بسیار و تعریف کرده و امر به ذکر و کثرت و غیر معرفت آمده است بخدیج مثنوی
آن تو از خود عقل نمیزنی حکم بر آن میکند بجهت که شکر قسم واجب است حال اگر شکر قسمی از اقسام ذکر است برای احوال

میکند قسمه مشغول با دروغ او واجب است با قدرت بر دفع او اما آیات بارشالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا
اذکروا ذکرکم اکثر و سجده و بکرمه و اصلا و ایضا فرموده و سبح بحمد ربکم و من اللیل فسیحوا بالیا
وینا فرموده و اذکرکم زین بکره و اصلا و ایضا فرموده و اذکرکم فی الله ذکر الکلمه کلین در هر دو قسم فرموده و اولی

زین کان من است و زین بکرمه فی بیوم یبعثون و ایضا فرموده و یا ایها الذین آمنوا لا تمیزوا بینکم و لا یبعث عن ذکر الله
وینا فرموده فاکثر من ذکرکم فی الله ما یحب بکرمه سالت است فرموده و اصبر فیما کان مع الذین

یذکرون ربهم بالذکر و اولی بکرمه الی آخره و در کرمه مع صبر الی الذین یذکرون الله
قیما و اولی بکرمه مع قدون و اولی بکرمه الی آخره و در کرمه مع صبر الی الذین یذکرون الله و اولی
قلوبهم و ایضا فرموده و تقویت قلوبهم بکرمه الله الا بکرمه الله تدن من القلوب و اما احادیث در امر عظمی

من النبی الا ان غیر انما لکم و اذ کار ذکر عند ملککم و اولی بکرمه الی آخره و در کرمه مع صبر الی الذین یذکرون الله
و ذکر الله سبحان الله و اولی بکرمه الی آخره و در کرمه مع صبر الی الذین یذکرون الله و اولی بکرمه الی آخره
عن فضیل بن یونس قال قال ابو عبد الله ما من مجلس یجتمع فیما یزاد و یخاف و یقومون علی غیر ذکر الله عز و جل الا کان

ذین حسره علیهم یوم النبی و ایضا من بکره ثمان من بی جعفر قال مکتوب فی التوریه انی کرمه یغیرون مویس سئل ذریه خا
ما و کما فریبانت کما ناجیان ام یعبدا قال ذین الله عز و جل ابره مویس انما مجلس من ذکر الله فقال مویس
فی سیرک قویه لا یترک الا یترک فقال الذین ذکر فی فاذکرکم و ایضا من سبب نه ذل ذال الله من ذکر الله

من ملائکه و ایضا من قال سببنا الذین اذاعوا ذکر الله کثیر و ایضا من قال قال الله عز و جل ما من ذکر الله کثیرا
و انما ذکره و کرمه کرمه خاشعا و ایضا من قال قال رسول الله من اکثر ذکر الله عز و جل احبه الله و من ذکر الله کثیرا
کتب له بر اثنتین مائتا من الثواب و بر اتمه من الثواب و ایضا من اکثر ذکر الله عز و جل اخلت فی الجنة و ایضا من شغل

الاولی بکرمه الی آخره و ایضا من قال قال رسول الله من ذکر الله کثیرا و سجده بکرمه و اصلا
بکرمه الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره
و لو کان لیس فی قوم ما شند بکرمه من ثمراته و کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره

بکرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره
بکرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره
بکرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره

بکرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره

بکرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره و ایضا من ذکر الله کرمه کرمه الی آخره

گلشن مستقیم

آن که در حق است از حق است

۴۴ گویند که حضور جنته نام مجسمه آنرا می برافضل و مرتب است بر حضور علم و مجالس که در آن مگر حتمانی غایبه زیرا که علم و مجالس هر کس در آن
 ندرت خود ایتامی در میان هر کس آن علم و مجالس یکی شیاطین و عجایب است و عینتند و شیخ زین الدین در مستند المیزان در حدیث
 مرده اند مرده است که اذا مررتهم فی ديار الجنة فاذنوا قالوا یا رسول الله ما یأخر الجنة قال هو خلق الذکر فان الله تعالی
 نیاده من الملائکه یطوفون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حتی یومئذ یومئذ یعنی حضرت سوره آمد فرمود اصحاب و ذکر برگاه گذرد
 تا واقع شود در باغهای بهشت پس بر آن سوره نذرت برید عرض فرمود اصحاب که حیت باغهای بهشت حضرت فرمود که آن علمها
 ذکر آن است پس به سوره از برای خدای عز و جل که سیر میکند و طلب نمایند حلقه های ذکر را پس هر گاه آن در رسیدن مجلس
 و حدیث که ذکر آن است و آنجا سینه های پس طرف نمایند ایشان را که خدا یعنی حاضر باشد یا آنکه احاطه سینه های بر دور ایشان را
 یعنی حاضر باشد و جناب از برای نه خمار می رداست شد که قال قال رسول الله تذاوی جلیل الذکر افضل من الذم لولو قلت
 ذکیر و حسن و جلیل العلم افضل من ثلوث الف جنازة قبل و ما یقره القرآن فی الهمل ینفع القرآن الذم لا یاعلم
 یعنی حضرت سوره فرمود که حاضر شدن در مجلس ذکر تبر است از هزار رکعت نماز و صد مرتبه در مجلس علم تبر است از حاضر شدن
 هزار جنازه گفته شد که یاد سوره است هر چیز است ثواب از برای قاریان قس آن پس حضرت فرمود که ای فایده میدهد قرآن یعنی
 قرآن آن که با علم از خود بی ترغیب که حضرت سوره است آنکه فصل مجلس ذکر را و مجلس علم در هر یک عدا حده بیان فرموده است
 ندانی از خود و مجوز نیست زیرا که آن حضرت مبد است که با عتی در عباد و اولیای دنیا و عبید بیون و نفس نامه مقنون بهم خواهد بود
 و ظاهر خواهد کرد که نگار این کتاب را به حدیث علم و ذکر و مجالس آنرا تا ابد یعنی در مجالس در علم فرماید چنانکه بعضی از علم
 سوره تا بسینه سوره و سکرین گفته اند تا بگردانید کتب ادب ایشان برده است اینها روایت نموده شیخ ابو جعفر محمد بن
 علی بن بابویه العمی در کتاب سن له صحفه النقیه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی یأخذ
 الذکر فی الدنیا فقال خلق الذکر یعنی حضرت سوره فرمود که سادست تا بید در فتنن بسوی باغهای بهشت که در دنیا
 پس گفتند اصحاب که ای رسول الله چه چیز است باغهای بهشت در دنیا پس حضرت فرمود که علمها می ذکر است و در علم و در سینه
 منزل از حضرت موسی الهی فرم در کتاب صحاح کبیر و غیر آن که در راستا این قره و ذکر است از جمله فی الدنیا الذکر
 فی سبیلک فحج بینک الحرام و اخرج الی صاخر و غیره این کتب یعنی آن حضرت طلب نموده از بار خدای که بگوید او را است
 در علم و عمل او را در اعمال مستبر و حج بیت الله الحرام و امد شد مجلس کرده مساجد را تم که بگوید که احادیث بسیار آمده است
 بدین علم و مجالس ذکر اگر کسی بجا آورد آن را غیب باشد و جمع نماید کتب اخبار و صلی الله علیه و آله و سلم فی الدنیا
 در فضیلت ذکر خفی که مراد از آن ذکر خفی است بیان فضیلت او از سایر اقسام ذکر خفی نماید که جماعت مؤمنان
 عوی که بید که فضیلت ذکر خفی بر جمیع بر طبق آیات اخبار ظاهر و جود است عقل نیز بر آن حکم میکند که ذکر مجرد فقط چند آن شمرده
 نیست پس باید غیب مذکور معنی آن باشد بلکه غایت علمی و مقصد حصولی که در کتاب است اینکه از سلفا فتنه سوره آمده است
 تیه قلب است چون عادت شده است که اغلب قلب متبذری شود مگر از راه ذکر رسان و اگر از زبان بعد از آنکه ما دست
 بسیار ذکر سانی شدت مذکور و غیب سوره سینه با دلس دیگر حاصل میشود پس مقصد از ذکر ذکر خفی است شور باطنی که ذکر خفی
 نا فراموش نگردد غیرتی در حقیقت یعنی ذکر بدان چون فراموش شود ما دون آن ذکر می که به جنبانی زبان
 به اگر آنچه هشام ذکر آیات و احادیث معلوم میشود چهار آیه است تا ذکر ذکرت فی نفسک فاصبر عا و صبر ذنن الجهد

حرف القاء

در تفسیر ابواللیث بعضی از تفسیر دیگر تفرقات اعتبار مجرد و علامه نموده اند و درین بجز من اشقول است و در میان هر دو ستمه تا آنکه
 درین آیه سه قسم ذکر میسوزد آن آید هر دو غنی و متوسط و این قول با از حسب دانه بن عباس و اینست آورده اند که استناد مفسرین است
 و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از حکم تفسیر عا و حجب که تفسیر را بجز در همان تفسیر فرموده و تفسیر استبر و استبر و غنی از لغات اخذ کرده است
 یعنی بعضی هر دو ستمه بر آورده است این صورت قیامند که از این آیه ذکر هر تنه امر او باشد و تفسیر را بر هر طرف بیان فرموده باشد
 هر تقدیر ذکر هر از این دو آیه دو قسم دیگر آید اولی ظاهر می شود و ذکر لسان بر سه قسم است اول بر دو قسم هر ستمه و وسط
 بینا و ظاهر بر تکیه اول استعمال نمودن نظایر آنست و در جلیج بار کجا بسا و در دستا ب از زوای استیرا که میخساید و فاذا کفرت
 و کفرت فی نفسک و هر گاه نفس را گرفته استعمال نماید اخصا و جوارح را بر عدد در افعال مقرره معینند از جانب صاحب شریعت
 مقدسه و این ضد علی در کتاب عمده ادعای ستمه باید که تخمین و ستمی فضل دعا و ذکر را و ستمی فضل از هر یک که است از هر دو
 آنچه ستم است حاصل است از هر دو ستمه در وقت شده است از ظاهر حال لا یکنون الا کفیرا الا ما تبتغی و قال الله فاذا کفرت
 و کفرت فی نفسک تفسیر عا و حجب فلا یصلکم ثواب لک الذکر کینه فتنس الی رجل غیر الله تعالی و در این مقام هشده و اینانی
 بقسم ثانی از ذکر غیر از دو قسم که هر دو ستم است آن ستم است است که مرد در نفس خود ذکر نماید و بعضی که نداند آن ذکر حق سبحانه
 و تعالی بعد از آن بدان بدست ستم غیر از این اقسام قسم را بعضی ستم باشد زو که در آن با ندون با رتجالی است در نزد او امر و در
 و کجا آوردن از امر و ترک خودن خویشی و از آنکه در حاضر و بعد در این صورت است این همه ذکر لسان او و قسم نموده و آن قسم است
 که فرار داده است در ضمن گفته شود که خود نشود و آن ذکر قسمی منقول است آن اقرب با تخلص و بعد از با ستم حاج
 فرموده با رتجالی حضرت ذکر نماید بر آن که حق در آید تا نماند و غیر از آنکه در اصل فی با ستم او ش حال امیر المؤمنین در کتب
 عن وجعل کل ذکیر الله کثیرا ان الذنایه بین بد کوننا لله علائیه و لا یذکر فی البیت کفالی عز و جعل بر آؤن الثانی و لا
 ینذکر فی الاقلین یعنی حضرت امیر فرمود که هر کس ذکر کند الله تعالی را در سرد پنهانی پس تخمین که ذکر با رتجالی ستم
 کرده است بدست ستمی منافقین بودند که ذکر الله تعالی می نمودند علاوه بر ذکر او در پنهانی و در سرد پنهانی پس تخمین ستم بود که ستم
 و ذکر خدا میکنند که آنکه در کتاب عمده ادعای مسود است که قال سول الله صلی الله علیه و آله ان من اعظم الذنایه ان یذکر الله
 نود که عامل حقیقت حضرت فرمود که تخفیف حضرت تبه التهاج در مناجات خود میفرماید و انشاء الله که انشی انشاء هم درین ذکر
 و الله لام عهد است احتمال اقرب است که در ادعای حق مسود است میان مشایخ زیرا که در حدیث و این محاسب بودند است و این
 بعد است که در ذکر در سرد و ستمه نمیکرد باشد تا آنکه محتاج باین امر بوده باشد و در مناجات که حدیث نه فرموده این حدیث
 که آنحضرت فرموده است انشء الله انک طلب کند او را چون آید که حق صومری بر قلب او در حقیقت صورت نفس حق ستمی
 و ظهور حقیقت آنحضرت است در دفع صورت آنرا طلب میفرماید و اشغل قلوبنا بذكره عن کله ذکیر و یخافنا و یخوفنا علی
 یحییاتک و استینه بیکرک و ایضا فی المناجات الحمد لله عز و جل و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله
 فیما لله فانه ان ذکیر فی الخلاء و الللاء و اللیل و النهار و الاعلان و الاسرار و فی الشوق و الفسح و الفسح
 بیکر الخیر و ایضا در معنی بن فضال و قال قال الله عز و جل لیجسی ان کین فی قیاسک ان ذکیر ذکیر فی غنیه و ان
 کون فی ملاء لک ان ذکیر ذکیر فی ملاء الادمیهین یا حیله انه قلبک و اصکیر ذکیر فی الخلاء
 و ایضا فی بعض الاما دیت الله سبیه انما عینک علی قلبه فرأینا عریه غمیه تحتک بدتر در لولت سبیه است

در تفسیر ابواللیث بعضی از تفسیر دیگر تفرقات اعتبار مجرد و علامه نموده اند و درین بجز من اشقول است و در میان هر دو ستمه تا آنکه

در تفسیر ابواللیث بعضی از تفسیر دیگر تفرقات اعتبار مجرد و علامه نموده اند و درین بجز من اشقول است و در میان هر دو ستمه تا آنکه

کاشن ستم

و کنت جلیساً و صحابته و انبیه و جبار و یسار و ی ان رسول الله کان فی عقر و انش فاشرف علی ذلک الناس فقالون
 و یکنون هم یفنون اصواتهم فقال ی ایتها الناس لیتبعوا ما لکم ندعون لاصواتهم و لا یخافون ما ندعون
 یحیا فربما تعلم و بالجملة خواهد بود برین بسیار است و آرا آنچه ذکر شد معلوم حاصل و تصحیف شد که تعین ذکر فی کردن باعث تشریح
 فقروه و سبب عت درین میگردد پس سبب تفسیر علمای ظاهر شیخ صفیة را از جهت غالی از دو وجه است یا مجرد تعقب و غایب
 و بجا آنکه در اوست چنانکه بنای اگر در اغلب ایشان بر اینست که در جهت عدم دور فرین خواهد بود بر فرض تسلیم جواب میگویم که
 شیخ مدعی اینست که باین شیخ ذکر از جناب معصوم ایشان یادید و در این بعد در رسیده است مجرد او عالم نیست بلکه اگر
 بن کبر سلسل منجور و مستحق شویة بمصوم غایب است که خبر ضعیف میباشد و در امور مستحبه تسامح جایز است علی الاکثر و الاوفا
 و فاضل محقق این چند علی در دیباچه حدیثی که ادا می نمود نام احمد در سببی در آیات الاحکام در تفسیر آیه انما اتنا بحکم و دعای
 این حدیث مذکور در آنکه اجماع ظاهر است از کلام اکثر علمای سنی است که صاحب آن کس مشاهده شده که حدیث مذکور
 از کرده باشد و از تریب در حق کرده است قبول مشهور و اخباریک شاهد بر اینست بسیار است من جمله ماروی الصدوق بن محمد بن
 یعقوب جردالی الی الامراء من بلکة و من بلکة یکنی و من النخب قول بر بختان که من الثواب بلکة فان لکن الی الامراء نقلاً الی یسار و یسار و ی
 یسار و الی صفوان عرنا سعیداً من بلکة شیخ من النخب قول کان که اجوز فک و ایمنان رسول الله که یسار و یسار و یسار
 محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابی جریج عن ابراهیم بن سالم عن ایمیة بنه قال من یمسح کفیه من الثواب علی ما
 و یسار کان که ایمنان کان علی ما بلکة و من طبع الناقیر طارده عند الی جردالی الی الجبارین و یسار الله را کفیه را کفیه را
 قال ان رسول الله من بلکة و یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة
 كذلك من ذلك من الاخبار الناقیرة و المؤمنات الحیاضة و معصوم دور ذکر متعل و ذکر فی شیخ
 میباشد بلکه ذکر فی کل و نفس در بیاید در اقسام که از جهت آنکه از بسیار من در بعد از ایست و با کفر نفس و تغییر نفسی
 علمای معاصرین شیخ و معین بشرانه و مناقب مختلفه مطابق نقل یکدیگر مخالف بردوست تقوایان که می باشد و
 الاجواز حاج و صلی الله علی محمد و آله و عصمتهم و ذکر تحقیق نسکه که صورتی از ان حضوری گویند بر شیده و مانند فرقه صورت
 گویند که باینست که در کلام مجید فرموده است که انکه یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة
 بر چند در معنی تکرار کرده بسیار گفته اند و خواهد بود ایست که تفسیر و سانس از عباری مقاصد و نظرسه از من معنی گفته اند
 در اصطلاح علمای میگویند از من صفوان بر تبه حال نه صد و با جهت گفته اند که اول و اجابت تکرار و نظر است در هر یک از این
 مجید و احادیث ترمیم بر تکرار است از آنکه عنوان مشهور و زبان جوان آورده اند اینست که ایمنان رسول الله را کفیه را کفیه را
 شاهد خاصته نماید و انت که مادی سیرا و نجات که آغاز حرکت در آفاق و انفس است چنانچه فرموده است رسول الله
 یا نایض الاطمان و قد افضی من خجی بختین لم یکنه النین او کف یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة و یسار کان علی ما بلکة
 پس از این روایات و احادیث خود را که مشاهده نمایند او را در مغایر آفاق و انفس مشاهده حیوان تا آنکه معین کرده اند برای
 ایشان اینکه نیست در آفاق و انفس کرم و صفات سر و افعال و آثار من پس هر که ساخته او را قبول خود که او که کفیه را کفیه را
 یسار بود او را تکرار است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سانس فرموده است گمانی را که سنای و ایت که خود انتم گویند
 او را ایت که تفسیر از این روایت است در معنی انفس چنانکه حدیث جدید است در بیان دلالت

نقص در کتب معتدله در حدیث
 حضرت زین العابدین (ع)

حرف الفاء

طبعند و بزرگی فرموده است غم فکر در حق از باطل سوی حق بخیزد و اندام بیین کل عقلی بعضی اراک بر گفته اند که خط است
و بدن انسان تو امان در مسنی القرآن روح الانسان قران حق الانسان شی واحد این سبب سطر مخصوص است
از جهت قوت جامعیت مغزیت نقل اسرار و صفات غیر انسان بر که باشد و اسامی علوم و معین است از راه نگاه و نسبتند
و انانیت خود متجاوز می تواند بود و ملک عقل او در نه شوی و چون از اثرش از ذهن عقل و انسان را هر دو گرفت که در
از اعلی طبیعت تا اسفل انسانی او را راه فرود و زمام اختیار بر کف او نهادند که هر کدام خواهد اختیار کند اگر بجانب
نماید از طائر تا حیوانی تر شود چنانچه در کلام مجید اشاره باین فرموده است **اِنَّ اللّٰهَ اَخْلَقَ اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰنٰمَ وَیُحٰیجِرَ وَاٰنٰمَ**
عِزَّانَ عَلٰی الصّٰلِحِیْنَ و اگر بجانب حیوانی باطله و شوائب حاصله میسازد از حیوان کبر و زبون تر گردد چنانکه در قرآن فرموده
لَوَ اَنَّکُمْ کَالْاَنْعَامِ بَلٰی لَکُمْ اَعْمٰلٌ آیدیم تحقیق فکر در آنکه تحقیق هر جا در کتب خود گفته و اشاره میسازد و بعضی از
تصویر نموده اند شکل جناب شما در شده اند پس سره العزیز در تمهید فکر میفرماید که متلازمه در حدیثی است که در احوال
جسمی پاک نما و از اجزای صلیبه که لایق در بدست و در ساز میسازد که شکل جوهری بینی که به خالی ایجا نمائید چون کل
که عبادت از انعام جوهریت ملاحظه کنی و از انعام او را پاک سازی که هر چه در عقلی تو شود اینها در تجردت و کبریت است
جوهری که نید از خود بمن و انانیت میگرد با اعتبار آنکه قربی بدست اگر به معرفت جوهریت ملاحظه کنی بی انصاف تریت بدن عقلی
و چون جوهریت عرضت او در صفت ایند در حقیقت کن چون آنند عقلی باالی اعتبار جوهریت عرضت را بر گیری علومند
میگرد ادنی لطیف متین نزدیک ادانت این معین باشد زیرا است اینست عالم احیان تا بدو در برفت چون ملاحظه کنی این
تا بدو در صفت نیز تو است من تیسینی از جنات عالمیت تو باشد چون ملاحظه خود را که متین بود صورتی زبانی است تا پاک
سازی عالمیت تو ملاحظه تو بسیارند و این عالم است در این حال هیچ امتیاز در ملاحظه تو نیست صورتی در حقیقت نیست ظریف
عقل کردی که عالم صفات جوهرت چون این بر نه از این همه در جوهر پاک سازی اصحاب محو تو باشد همین بود در فیه
در هیچ چیزی از این عالم نبر از وجود نیستوانی داد و این چنین دوست و وجود عالم بودن عشق و جدت نمی از علم تو فایده شود
این در نه حقیقت جوهرت چون این عیبت جوهرت نیست تو تبدیل کردی یعنی از این در گفته عدم ادیان فخر شوی که در جهان
از این است در انحال **یٰۤاٰیُّهَا الَّذِیْنَ کَانَ لِلّٰهِ عَمَلٌ سَیِّئٌ رَّبِّکُمْ ذٰلِکَ الَّذِیْ رَدَّکُمْ عَلٰی سَیِّئِکُمْ فَاَنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ** پس بدینست اکنون
چنین دستور عالم محسوس را که تو بگزید از ادنی پاک نموده این مرتبه که در عقلی است در محسوس عالم از امور و کتب با انصاف
وجود این عالم متحقق بدان و در این عالم همین دستور میر گردد در مرتبه پاک ساخته باز در وجود همین عالمی که در علم وجود
میرسی در آنوقت خواهی دید که اینان محسوس است این شبیه در مرتبه بود است و در مشاهد در عالمی که در مرتبه
عالم با ادب محسوس است چون محسوسیت بخار و موقوفه به این محسوسیت است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه
از برای مرتبه که در دست کردی خود را از شیخ مراد بود در این عالمی که در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه
عالمی که بسیار دارد و مقام در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه
دعادت کرده در حق بصیرت با فیه در مقام در حق در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه
انصاف جوهری بطریق شیار در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه
در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه این است در مرتبه

گلشن مستقیم

زیاده و کثرت مبرور قول ایشانست بر شریفه و اصبره تصدق مع الذین یهدونکم بالحق ما یفعلون و فی القیوم چه در ترجمه حضرت
 از جهت فاضله و افاد است از مردان از جهت استفاضه و استاده است و ایضا اگر چه در بیانها الذین آمنوا انما اولوا ذکری
 فتح الغشاقین منی مدعاست و کلام حضرت صبیحی که در جواب ایرادین فرمود که جماعت فایده با اشخاصی که درین ایشان
 باعثند که نمایم و جناب باریتمالی را که آن اشتغال باعث صنایع ذاتی بسیار صفات ایشان گردیده و بتمام عین و
 مرتبه از محمد رسیده اند چه در بیان اشخاص و معاشرت آنها با عاشقان قابل مبرور خردید و اعراض از مشاغل و غیره میگردد و با
 مقصود تثنیی از سئوگ صرف تر است نه اظهار میباید چنانکه سید او صیبا علیا فتمیه و تشنا فرموده است یا سلمان
 قیا جندب لا یجوز المؤمن انما ترحی بعرفه یا لولا انبیا و لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا
 و شرح صنده یلا سلام و ساد عاید ابی بنیر منسویه و من قصر عن ذلک فهو شاک مرثبات یا سلمان قیا جندب
 ان ترحی یا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا لولا انبیا
 یعنی رفته است که بلکه برسد او بدین نور امام در غلبه شده و در و مناسب مناسب است حدیثی که در کتابی فی روایت شده
 از بی خانه کاتبی زکال استندنا لاجنبی عن قول الله عز وجل قیا مشا ارا لیه و رسیده و انوار الذی انزلنا فقال یا
 ایا خا لایوردوا اشیاء الا من اراد من الله علیه و اتم و الله و الله و الله فی انبیا اب اولاد و الله علیه
 ایا خا لایوردوا الا انهم یقولون انوار من نور النور الخبیه یا انهار یقوم یا یضون انوار الیقین و حجب الله خیر
 نور و غیره و انما فی ظلم فلو یبصر به و در اصل عام در هر حاصل او درست هر چه حاصل در جهانت بطور مجمل در وجودها
 نظم بیان انسان شده انسان جهانی ازین پاکسینه و تر نورانی و جناب بر راه با حلیه تقیه و تشنا فرموده
 منظر انهم انک یحرم صغیر و ذب انفقوا لعا لاکبیر و در بیان جمهر محاسنی در محلی و غیره از این صحت
 روایت نمود که ان العزوة الانبیا لیه کبر لیه علی خلیفه و هی الکتب الیقین الذی کبر لیه و هی صکال الذی
 ان کبر لیه مجموع صور انبیا لیه و هی المختصر من العلوم فی النوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل ناس فی
 حی الیقین و هی النور المستقیم الی کل غیره و هی النور المستقیم بین الجمیع و الثار و غیره
 آنچه در انان میباید جان بعد در نفس بود ما شش همان آنچه در انان و نفس مطوب بعد در انان با هر چه
 در بعضی است و هر چه در انان است و روایت شده که در شرح سکیه فیه در آیه شریفه انما انزل الکتب
 فی قلوبنا لایضین منه و انما الکتب نزلت من النور لانه کون انبیا لیه و نصیفت مکر فرموده است
 که نفس لایباده کثرة الصور و الضار انما الکتب لانه کون انبیا لیه و نصیفت مکر فرموده است
 که در انان است و انما در انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است
 عالم و آنچه در عالم است از جمله انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است
 و ایضا از حضرت ماثون نفس بر سخن و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است
 من انبیا لیه انبیا لیه و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است
 شرح انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است
 بنسبت لایضا و انبیا لیه و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است و در انان است

حرف الفاء

در بعضی حروف مشتملند که صورتش در هر کوفی بت پرستی است اگر کوفی بی خار میکنند لهذا تخمین بین آمدیم که نشاء و قد
 تعالی بدان ایماکت که نفس انسان بکثرت فایز و بیکار نیست همیشه در جانی بیانی در زمانی بجای است و مستند در تدبیر
 و صورت این نشاء است صورت این نشاء در نفس او قرار گرفته است برای گذارین نشاء بعضی اوقات خارج گردد از حدت
 نفس و از دوسره شیطان خاص شود و سبده خویش بایاد نماید صاحبان شرایع با امرای تعالی وضع انواع عبادت و استلوا
 و از هر عبادت شرحه نماز و حج و زیا. سایر برانیا و اولیا است فرض از نماز یک که در آن وقت نفس منزه جناب حق
 میشود بواسطه اوصاف از برای که در نماز میخواند و ما بنات قیام آورد و در سده متذکر حق میشود و غیر از حج نیست که
 در انوضع شریف بوقت مساجد لا سود در وقت طواف حق برآید و در وقت آن در آنجا شریف است ایضا
 ذکر آنقدر دیا آورد که در آنجا طواف است معمر سینه پدید آید و غرض از زیارت آنست که برابر هر چه
 بی دوی بایند و صورت صاحب قدر در خیال آورد با امکان در آن وقت منزه صاحب که کند تا واسطه و تعباید
 مستقیم شود و همچنین است مساجد من و محبت خاص تو خدایان در آنجا از هر صفت است اینها تو لقا ختم وجه الله
 است و هو معکم ایماکتکم است و یا من لا یحییهم مکنان ولا یملکون عند حکمکات است حکما نیز تفریح کرده اند با صاحبان
 شده و مجرد است که در هر وقت است که تا خیر مقید حق شود در این روایه و در حال حق نایب در آن است
 اهتدایک کانت کراهه فان لم تکن قراءه کما یسواک در دنیا ساء ساء و ترا با دانه که هست نه که در اول
 صورت میشود از هر چه در آن قرار دوسره شیطان خاص شود و در آنجا شرف نردن شرطه است و دل
 ذات حق محسوس است و نمودی این تغییر است که در قدر منزه است خاص از تفریح غیر است که در کل بود
 حق برسد و سخن است که بعضی ارباب بیرون که با وجود مشایخ چه خروج است صورت میشود از هر کوفی جواب نیست
 که این برسد ظاهر عاقل است از هر کوفی از تفریح نفس نایب تا که در هر وقت در آنجا شرف نردن شرطه است و دل
 وقت بفرماند که از هر وقت عاقل است از هر کوفی از تفریح نفس نایب تا که در هر وقت در آنجا شرف نردن شرطه است و دل
 ظاهر عاقل است از هر وقت عاقل است از هر کوفی از تفریح نفس نایب تا که در هر وقت در آنجا شرف نردن شرطه است و دل
 مرشد شمس و در وقت بخیر عظیم تو ابو خیریم القدری فی انک یمن فیمن اللواتنا و تحت بلوی شرفی

در این باب فریاد مستغری چون غلیل آید خیالی باریس عاقل است باطن و بت شمس در جای دیگر نشاء با
 هر چه جاه شود در آن کوفی و هر چه جاه شود در آن کوفی هر چه باشد پیش روی روان باشد که پیش پیش
 تا آن باشد که از هر وقت در آنجا شرف نردن شرطه است و دل

در این باب

گفتن مستم

در متن قدیم لریام سخن بسیار است و او بسیار گرام و در کردار دایره بین و دعا خاها اهل قیصر و تقدیر و هم پیشین باین سوزین است
کوی نشه نشه در زمین قله زمین خاها بود و جمیع خلائق از اولین تا آخرین را در آنجا با صبر و خواهش خوابند نمود و شاید نسبتاً
در میان آن بسیار کوهین در آن سوز زمین فراوان است و در کوه و در آنجا کوه که در آنجا کوه است از آنجا که در آنجا کوه است
و محل نزاعی برکت اخیر و مکان صدق و صفاست تا آنجا که از او صاف آید از نوشته شود و بجایست در عمارت آید از آنجا
بباید است بعضی گویند باعث آبادی انگور کوه است بوده برمی گویند بی گمان بن نوع آنجا عمارت نموده اند و تا هیچ نشه
بند از خوردن این معرفت انجام سبب باوری و مقام در این خط نوشته اند که چون حضرت نوح از طوفان نجات یافته در بن
سار که بر تنه زندان خویش خست نموده حضرت ساد که پیغمبر بر سل و از سایر اولاد نوح را گل بود و بگرفت خردمندی و کمالی
ایستی دو فرس کوه است فراست آید از او است لهذا او در اوصی و خسیه خود گردانیده ز نام مهمان موافق مقام و خیره
و در یک کتابت کتابت کتابت راست نام بنام هر دو و آنکه مقام خود را ای غریت بدان صوب بر او نوشت
در خدمت نماند بی نشه نام را در نزد رسید است زلود آدل در نقشه که در او بر آن بسیار و پدر او بسیار است
در بی سه و بقولی اهل یوم و شام او را ناد و نید و یا همان صاحب تاریخ بناکتی شد نیشی و از بعد از این از بناهای
آورد است مستقیم کوه است ذی ابو الملوک که در سلاطین عجم و نواقرین خشت توام است چهارم عجم که تعمیر آبادی
نخ را با دست مستقیم لاد و گویند فراخته مهر را سلس اویند ششم جورج از آن بخرا می در کتب تاریخ دیده نشده ستم
پرو و عجمی از بلاد مغرب صوب بسیار است ششم آشور گویند در اسپانی بود با سلس نام و او را نسف فریدی بوجود آمد و سوم عجمی
و او تا بر نشه ای که کوه بر روی نشه است چهارم و دهقان او را شش بر عطا فرمود بدین ترتیب از آن وارن و ایلاد
فردی در نیش و برد و نیش مسافر از آن بسیار از اولاد اویند و هر یک از ایشان کشوری آباد نموده بنام خویش موسوم
نمودند همین در صحن که دانش عالم در این زمین بسیار دیده تمامش کردید و محقق نامت است خست و یاد خوب و نام
در غرب جامع انداخت حکومت آید در بیشتر روزه بر زره بسیار که را داد صبا هاشم و بر چواری سبزه بر روی
بند که استن بیزه و بعضی از طوک مصر و شام در دو نیز در آنجا حکومت بزرگی نموده اند از آن کوه که در اند یا بسیار بوده و با همه
بیشتر معاشرت و ناطقه نمود و جهت کار بر نفسم که آنجا رسد و او عظمی وقت آید در مشاهیر که در این است که نوبت این
از بار چند فرقه از اول سلسله در آن در دست در ایشان شافقی است به سلسله فرقه سلسله دوم و امید همین
نت ایشان سیم در حال گرفتند نیم حاجت مور این کار اندر خدمت کوه در آن نشینه نامه از هر سه قسم فرود ترند و حکومت
دیگر برست کوه همان دوست و غریب نواز و دهان شیشه و نمائند و طره امین و ایلاد و رطل و سلسله و نخود و بیت اللحم
و صفهان در باقا از اولاد ایناست اگر میوه های گرمسیری و سردسیری جودشس لانه و دل شخصی است در آنجا است که
از بلاد فرنگ است آثم فیده اما فرزند نشینه که در با قرب عجمی در خدمت بعضی در فرنگ نسبت نداده و در فرنگ فریب
خسته مانند از توابع لاد در صفحات فارس جوش گرم و آبش و مطهر من نامور و حاکمین جیل الشهدا در دهن لاد
احوالی آن سیر معرفت نماید که خواهد آمد و صبه کوه در زمین و ارواق و طریش آن کوه و اسع مردشش سبب و سبب
مشرف قدیم لایام در غیب است باعث بوده اند و شاید آن را بنا بر فخر نورانه داشته اند آنجا را شناخته اند است که
غیر و نا وجه است بعد از آن در دعا رسد از انفسیم و در پیش خرد و آثر سبب خالین بر زبانه که در سینه است

تاریخ
عجم
کوه

حرف الفاء

هر اسب ساخته و آنرا نود نام کرده بود و در میان شمس و ماه عالی طری: ذاتی چندین بند گردانیده بود که برای حبسند اصلا
 آن نشت با نسل چون برای مرد سپری بودند بر میسر و با نوار باغی آن مرد است آب برده بود و آن علامت را که آن گفتندی
 و چون اسکندر دردی آن فواج مستولی گردید و آب شهر را فرو کرد تا ایام او در در نام آن عمل عمر و گشت بعد از سیصد
 سال از شیر با بجان چون ملک ساز این شهر ساختن خواست که نوبت دیگر آنجا تجارت کند از حکما است تا مامور که نوبت ساز
 که آن روز در آن آب پرون آوردند لذا حکما در بسیاری نواده آن زمین را خشک کردند و در آنجا شیر آنجا شهری ساخته کار
 خوب آثار در غرب در آنجا طبع انداخته کنون قرب نیز از خازن و دولت تقریباً آنچه قسمه مضامین است و آن حسب در زمین
 در مدار اتفاق افتاده و در آنجا آن گشاده است اطراف آنرا که احاطه دارد و برای هر سپری و هر سپری او در آنجا و آنجا
 و عقلمش از آنست از حبوب بر بخش نماز و در بخش با تقابل است هر دو بخش یکی شبی بسیار خالی از شرب نهانند صاحب کتاب
 تا مومسن از آنجا برده در دردی او نیم فرسخی آن میگردد و ذکر فرودگویی طایفه ای بر زمین آنجا است و آنجا در زمین
 قریب به اندازه هزار خانه دارد و هر سببی بلا مشی و قشقی بسیارند که بی شجاع و سپر و اکثر ایشان در شهر بغدادی خلقی
 در شهر بغداد از حالت ترک در افغان و ترکمانند و در آنجا جده قاضی زمانند ذکر فیض با دختر سات فریاد است
 نشان از توابع تربت و قنای با مرث است در زمین مواردی و در آنجا فیض اصبع است قریب متعصب با خانه است و در آنجا
 مضامین است آبش از آنجا برده و در آنجا فیض اصبع است قریب متعصب با خانه است و در آنجا
 فیض را با در آنجا را رقم کوید در کشور عراق فیض با نام قریب بسیار دیده و شنبه تا آنکه در آنجا که در آنجا
 مشاوه شده ذکر فیض با نام در حشان شریف است تحت فرمان آن در ملک آنجا برده بد خطه آثار است در شهر
 چهارم آبش خوب برایش خرم را رقم اگر در داخل شهر گردیده اما قریب بود آن سید و مردم شهر را رسیده در هر آنجا
 زبان در بد ترک و خنی مذنب و دیگر سببی و دیگر شیبه اما نه اند سفید خنار و از معراج حسین بر خور و در آنجا ذکر فیض با نام
 شریف است بل چند از شهر می پورب و در کنار دره و بزرگ است از آنجا در آنجا در شهر است
 در بد و حال لشکرگاه صفدر جنگ امیر الامرا هند وستان بود بعد از آنجا پندیده شریف فیض با در آنجا در شهر
 بر در باب غلد و در است فواج چند مضامین است در نیم فرسخی زمین او و اتفاق افتاده و اکثر شهبان در آنجا
 جنبه او داده است هر دو شش اگر هند و آن در مقتدر اهل ارباب دولت بحساب ثروت در آنجا فرو نه را رقم در مسما
 در آنجا بود و با کابرد و عالم آنجا با معاشرت نموده و در آنجا فیض با نام قریب بسیار دیده و شنبه تا آنکه در آنجا
 طایفه از جماعت لر لر در می بسیار و قوی ثباز از این تخمین استماع افتاده که ایشان همه نوزده تا نوزده و در
 طریق سهر که بر سر سازند که ایشان مذنب اما نه دارند و قریب و نه در مسافر و نه در سبب که بر سر
 ملک ارباب در در است از شریف لولت بخاری دعوات از نوبت به هر آن عورت از شریف یک که است با آنجا
 خورستان بسیاری از آنجا است به و مسما که است ذکر قریب در آنجا هر دو مانی است که در شهر
 موافق از کشور در آنجا بسیار است اما در دنیا بهوش اند که در وجود است از آن در هر سبب را است و این
 دره عساکری ساسان بسیار است و آن سبب از آنجا که در آنجا است و در آنجا در آنجا
 روز است که در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است

این کتاب است که در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است و در آنجا در آنجا است

کشتن بیت و علم

بیت

برای معرفت پیرای طای بیرون در ضریب هر خوب رضوی نزدیک در غنی و مستور خواهد بود که عاود اول انصاف و ملازم اول همیشه
فصل در باب صلح و مصالح حاجت زین العبادین سیاحت در حرفت با بسیار دیده و اما کن شمار شده است آنچه
خاطر در نظر است مردم مسکروان ذکر قاهره دارالملک کشور مصر و تنگ راه طوک صحر است آن شهر است عظیم و با اینست
کریم اند اسیر تیم خوش از خرابی خالده است و عرض از خط استوی که ک در زمین اندک است و فیه انشا
اقامه دست شری اولی الجو گرفته در هر طرفش گشاده است آورده اند که آتش از زمان حضرت ابراهیم تا اولین حضرت یسفا
طرف غربی رود و بل واقع بود اما اگر نازد و یک ساعت مسافت بود آن علامت بلند و حضور از چند استه آنان جو حضرت یسفا
و عزیز مصر و سایر بزرگان بسیار ای خوب که نشسته بودند گویند اکنون آتش در یک پنهان و بعضی از عمارات و در یک عمارت
عالی در مصر هستی میماند و در زمان حضرت موسی فرعون عمارت او بود و بل نزدیک گردانند و در آنی حکم از این روی کشید
و در آن آتشید عالی و عمارت رسید تمام رسانید و کوهی عظیم است ششمن خود بر آورد و چهار جوی از رود نیل در یکسای آن
گرد گویند عمارت فرات تا آخر طوک حاجی بر فشار بود تا بر رود ایام و کرد و عوام روی بخسبانی نمود چون حسن بن حکم
خطاب در سینه بگری نوای استیلا در آید بر فراشت آتش را خراب کرده بر عمارت نفاط که طرف شرقی رود نیل و در جهت
و در در نفاط عمارت علم دنیا ای مستحکم بنا کرد و از آنجا بود جامع از سنگ تمام شده و حضور از آنکس مفید بر آورده و کما
قران مجید در آن حضوره نقاشی کردند و در آن جامع چهار پست در جا قذیل و روستی بود عمارتی گفته قران روشنی چه فایده
که قذیل اولی ادار قاصد محبت انسان کامل به پیش نبود و در آنجا آمده که عید انبه بن طاهر و الیمین بر عمارت خطابه میفرود
و عمارت می و کشتا و میرات فرج فیسند از آنجا تا نزد در سال و دو پست میخا و پنج جوی آتشی از غیب بر آید و در آن اگر عمارت
عمارت ایوات جت ایات خطابه را به بوخت عمارتین همین بود که از دست کرده و در تعمیر آن لو ندم به تمام بجای آورد
و عمارت دیگر در قرب آتش عمارت بود و آنجا را بر دو سوم فرود و سیر نمودن او پس شایسته آن است آن اکنون زیار نگاه و احاطه است
در سینه مسجدی و در جری جو پسر غلام الفخر بن ابته بن منصور با تده حاجی حکم مولای خود در جنب فظاط قاهره در احوال
نمود و الحاکم با تده بن العسیر با تده بیارات قاهره بنفشه و در استحکام آن سی تمام بطور برسانید و در زیارت
آن بنایت بوشبیه و قریب قاهره شهر حسینه را ساخته تمام کرانیه و در زمان المستنصر با تده بن طاهر احوال عده اندیشه
تمام فتح و تقا و قیبه و در هر سید بجز کتب ان فیضان در اجزای را میسوزد و بجای کوم عرفان کوشش ایشان را میسوزد
برین جهت اگر خاتین جان شده و کرده انور در تری آن بود از قریب این طبعه اسپر ایچوس که همرا احوال آن دولت
بود در گرت عمارت در احوال در تمام نمود تا کما است احوال اولی مبتدل که رتبه و علاج الهی با قویب که در سینه پانصد
بفاد و در سینه جری باره ای بر آن کشید و در آن ابعید که در آنجا بود از آنکون آنچه در خل آن بار دست قاهره گویند
صاحب سوز و پلاران گفته که عمارت کثرت عمارت بر سینه که در آنجا بود در شش برار مسجد و هزار و پست تمام بود اما کم گوید که
در نخستین خبر در شهر قاهره قرب در پست برار باب خانه و سی پست در آن در در نزار پانصد مسجد جامع و برار باب خانقا
وزادید و خفته جامه در ایام میانه و در ده و عمارتینه خفته در قیبه باشد در آن در در نزار پانصد مسجد جامع و برار باب
خانه عمارت و کعبه بود که در آنجا بود در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد
برار باب خانه در احوال قریب در آنجا بود در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد در نزار پانصد

و در حرکت خویش خردان دانند که ای که ششین تو ما فاعل و مفعولش تحقیق است این عبارت فرموده در بیان مستند
 دیگر حرکات بر غیر افعال یعنی است از حکام اطلاق بندان آنست که امثال این تحقیقات که از ذره کما یک نایب و آخرت
 باشد ششین که تا کما در عالم سر و فن است که اگر اجازت باشد از حضرت در سندی تا بدی قسمه همانند طریق تحقیق یاد از
 سئال کن غیر عرض از که این اشیا بان بر غیر و شریخ و مستم خورد و او یکسان به عالم و فرج و حسن نمی آید و بیست که در جواب
 گفت آری دیگر باره پرسیدیم که آیا اختلاف را شدین قانون صحابه کزین جمیع خبر و شمر را امید است که از جواب حکوت که در
 باره غیر بر زبان آورده آید در علوم ظاهری و فضایل صوری جناب تو اعلم در برابر آنکه خلفای فخره و معادیه و انانته در جواب
 فرمود که اینها بحثی فیصل برنده هر که از قیاس صحت حضرت سئال: تقابلی نسبت نموده غیر عرض شود حکمت است با شیخ
 حکوت اول خبر این جواب بود زیرا که در تقریر جناب شما چنین معلوم شد که در علوم ظاهری از ایشان مقدی در کلمات صوری
 در آنجا اعلی مامی که بر امام زمان در حلی مقدم دار نمید جان اعلم باشد نزد خردمندان آن خلیفه امام خلافت است
 شایسته و لاین نباشد فاضل مبری بعد از آنکه شمر بود که کلام تو بکلام در اخن مشابهت تمام دارد و شخص سئال این کلام
 تو بکلام در اخن مشابهت تمام دارد و شخص مسلمان اینکه کلام بر زبان نیاند در برابر او استوار از اینکه کلمات در حد کن ازین با
 سئالات نظریه آید و ششین می آید که در حکمت سلف است با ششین به تشریح اینکه سئالات جناب استخوان را غیر ششین عرض
 نمود که در عالم عالی و بحسب معانی است که در کشور ایران از علماء و مجتهدان ششین امید از تحقیق مسائل دین معارف آیین سئال
 در جواب گویند که این سخن معنی صوفیه و مقصود مشابهت از در سئالات است از سخن اخگر که در کلام و کلام استخوان در بیان
 البته در کلام بر تو باد دین در و او استوار از صحبت موفیان و مستیان لازم ششین اگر در حکمت شام و میرزا علی صوری
 سبقت و حاجت سئال از سئال دین از احوال خلفای راشدین تحقیق کرد در جواب گویند که اینکلام بر خصله اول ایران سخن کرد است
 بر تو یاد در سبب آید و در ششین کن از و ششین ششین از به بناد پس اگر و در سئال در دین خضر شود و تحقیق در سبب حق کند
 از کلام کس پرسید در راه راست چگونه خریداری بیان به سئال که از سخن در کلام و صحبت دیگر پیش آوریم اکنون بیان دریا
 که در سبب قاهره چیست به چه جت این شهر را قاهره نام کردند نه جواب فرمود که در تاریخ قصه و غیره مشاهد است که چون کافر ششین
 که از قبل خلفای نبی عباس حاکم مصر بود از جهان قانی بسطری بیاد و انی رحلت نمود و بنواد فلان من مصر را حاضر و حاضر
 گردانید و ارکان حکومت آنجا را سبقت کافر و نیز اخلاق هم بسبب آمدن اشرف العالیان نکست سئال و در آنجا بنده است
 المنزله این است که در آنوقت در حکمت مغرب خلیفه بود فرستادند و در المنزله منس و در خواست نمود که بنفس خویش حرکت فرماید
 تا آنرا مکان دولت شخصی را که قابل است باشد مقصد نماید بدون المنزله این قضیه اطلاع بر مسلمانان ششین بر تو در سبب معروف
 گردانید و مصر خلاص خود را با جمعی از ارباب صلاح و مداین ششین با نزاع اطهر و اخذیه که بر آنانی آید بار صده که در سئال
 نمود جوهر در سینه میصد و پنجاه و هفت سوری با صد هزار لشکر با کشتی بر چو تا تر بعد از قطع منازل بحسب بر بعد آوریم
 ساکنان آنجا بیدار جوهر روشن شد و سورت جوع معنیان بعد از آنکه المنزله این است که ششین یافت در هر جهت نزول اجلا
 بیان اخیدی شافت به بر جبهه کرده سولای خود میان فرط و عین ششین بنامی قاهره نمود و سبب به تسمیه با این اسم آن
 بود که چون جوهر خواست که مصر جدید زحمه آید که در آنوقت با جماعت گفتند این بریم را احضار قسم بود که طایف معده اختیار
 کنند و کارکنان را بر کشتن اساس امر نمود و تمام میدان از چوب در اسب و در میان بسبب با این توایم بنده

بر ادبی بر حسن ختمانی شاید و بخیال خود می کرد و در مورد خود در هیچ راهی استوار نگذاشته که از دست کسی
 بی تواند که شود و کسی بخش چون رسته کلام در بنام کشید و در دست خود که خوب کسی در حق همین است که شش انگشت بد انگشت
 در کلام بر باب کشید و شش مستعد و شود که نهایت کمال بر صفتی آن تواند بود است که از عرض مخالف زوال نگردد و در حال
 آن خست بر پیوسته بکار با معانی خود در یک استقامت استقام با فدا از آن نیست یا به نظر کن در خود فرایند صفات آن که مانی
 بسیار واقع شده خصوص در عبارت معجزات کلام مجید مثل *هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء عليم*
 و از اطلاق بر این اصل قضا حکما که انوار علوم ایشان از سکوته ارباب و نسبتا مقبول بوده صورت فنی عدد و ادبی
 اختراع خود نموده اند که مثل است بر عدت در همین کلمات برافتاد است و با نهایت مخالفت عبارت نذی الا انما
 و آن در جات فنی است چه بر طرف صاحبان این فن عبارت آراقت که خاتمی از حق سلی را از ارقام اعداد بر سر آرد
 بشرط آنکه حاصل جمع اعداد هر یک از طریق مربع و مسرطری از مسرطری و عرضی آن یکی باشد تا تفاوت با آنکه در هیچ
 خانه اعداد و خانه دیگر برابر یکسان نباشد بلکه اعداد با هم مخالف باشند اکنون به آنکه علم اعداد و فنی علمی است که بحث
 میکند از کیفیت عدد در لوح بر وجهیک عدد اطلاق تولید و عرضیه و اقطار مساوی باشند و موضوع این علم عدوات است
 مذکور در لوح با اصطلاح صاحبان این فن عبارت از مربع نه در سه و چهار در چهار تا عدد در عدد با فرق آن و بر سر لوح را از
 عینی میباشد زاویه عبارت از هر گوشه از چهار گوشه و از زاویه تا زاویه مقابل با قطر خوانند و صلیب است که از خانه
 هر ضلعی با ششتر و اوضاع فردیه در هر ضلعی یکخانه میانین بر وضع صلیب است که اوضاع زوجیه و خانه میانین بر وضع صلیب
 و ششتر عبارت است از خطوطی که از اوضاع شش در مربع یک ششتر در هر گوشه است و مسرطری و ششتر در هر گوشه که بالا می رود
 یکدیگر ششتر زیاد میشود تفاوتی در جهت ششتر است که در ششتر است که در سه در سه در چهار ششتر است و فنی علمی
 به آنکه اول لوح در لوح مسرطری که در فنی میدهد سه در سه است که مادون آن که یک در یک و دو در دو است فنی عدوات و طریق
 وضع عدد ششتر مختلف است اما آنچه حسن و اشراف است آنست که عدد یک را با ارقام هندسی در صلیب ضلع همین شده که
 اول است از ضلع و سه عرض ایلوچ و عدد دو را در زاویه

۸	۳	۴	۴	۳	۸
۱	۵	۹	۹	۵	۱
۶	۷	۲	۲	۷	۶
۳	۹	۴	۸	۱	۶
۷	۵	۳	۳	۵	۷
۶	۱	۸	۴	۹	۶

سیمی ضلع سافل چند در در صلیب ضلع عالی نند و چنان
 در فن زاویه سیمی ضلع عالی نند و پنج را در خانه وسط ضلع
 و همانند و شش را در زاویه سیمی ضلع سافل نند و جهت را در
 صلیب نند که در این شش است ششتر که از زاویه سیمی ضلع عالی
 نند و در در صلیب ضلع سیمی نند و چون بر این پنج وضع کنند
 از صلیب از صلیبات از بعد این لوح بنیاد نماید بلا شک و شکی
 جهت زیادتی و وضع صورت چهار گوشه ششتر نوشته شد تا

بر طالبان این فن آسان گردد اما طریق وضع عدد لوح مربع در آن سبب اختلاف بسیار است آنچه اشراف است
 که یک را در زاویه سیمی ضلع عالی وضع نمایند و در فرس او که خانه سیم است از ضلع دوم سه را در فرزین او و آن خانه
 چهارم است از ضلع سه و چهار را در خانه دو از ضلع آخر یک را در خانه نام شده پس ابتدا کنند به وزه دوم پنج را در پولوی چپا

در حالتی که در جدول اول ضلعی که فرق ساخته است از عدد اولی که تحت ضلع حالت اول است در جدول اول
 بر این ضلع لای تمام شده در جدول دوم بر این عدد که در جدول اول است ضلعی که در جدول اول است در جدول اول
 در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول

۸	۱۱	۱۴	۱۷
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۴	۵	۱۰	۱۵

در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول
 در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول
 در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول

خانه می پنج نند حال نصف شش بر ضلع اولی که در جدول اول است در جدول اول در جدول اول در جدول اول
 در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول
 در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول در جدول اول

۷	۲۴	۵	۸	۳۳
۶	۱۲	۱۱	۱۶	۲۰
۲۵	۱۷	۱۳	۹	۱
۲۴	۱۰	۱۵	۱۴	۲
۳	۴	۲۱	۱۸	۱۹

شکل و صورت نده شده تا بر ظاهر انسان آسان گردد و صورت شش
 بعد از صاحبان این فن در شکل و ترسیم و نقش درج اسماء نماید چون تعاصد
 ازین سه لوح حاصل شود و تحت شش نموده درج اسماء در لوح فوق الراجح باشد
 اگر چه ممکن است درج اسماء در فوق اسماء نیز از جهت آنکه اگر مقصود از جنس
 انصاف است مثل تفریق میان دکن و قفقاز و در شش که در جدول اول است
 یا قفقاز یا بل یا جاه اولی که در شکل حاصل است اگر مقصود از جنس انصاف است

مثل اتصال میان دکن و قفقاز درستی برای خود یا مطلب دیگر از تفریق حاصل است اگر مقصود از جنس است
 تحت جذب قلوب جانب غالب از جهت حاصل است و جنس را لوح جذب قلوب گویند پس چون فراموش کردیم طالب
 که قصد تفریق نماید میان ایشان در شکل درج کنند حاصل نام هر دو را بحساب یکدیگر کرده و عددی طبعی مثلثی که پاره
 از حاصل کم کنند و باقی را سه قسم نمایند اگر حاصل بعد از طرح عددی طبعی متغیر به قسم صحیح شود با کسر یک قسم یکدیگر دهند
 کنند و در خانه اول مثلث که خانه عدد یک است در وقت طبعی وضع نمایند و تفریق طبعی تمام نمایند و اگر بعد از طرح
 انصاف یکدیگر کنند در خانه دوم از ضلع آخر یکدیگر بر عدد یک درین خانه خواهد وضع کردن و تمام سازد و اگر دو عدد
 کسر باشد در خانه پنجم عدد افزوده کنند و اول این فن در این عنوان نوده اند و طریق درج اسماء در شرح آنست که در جدول اول
 و مطلوب را با حاصل نسبی از اسماء آنکه یکدیگر در جدول اول است و در جدول اول است و در جدول اول است و در جدول اول است
 اگر قسم صحیح باشد بر یک قسم آن یکدیگر نیز باید در خانه اول و بعد از آن تمام سازد و در جدول اول است و در جدول اول است

کمال

تاریخ
شیراز
جلد اول

۳۱۵ دورد و سخا ابراسته دیگر نفس و وقت اول و عیون است صفای خاطر است کمر گدازد شیراز را در پی خود آورده است
 اجماع بر مدینه کانی و صین شباب طالب طریق بدار باب گردیده و در مدینه غیر کاتب ایام جناب مجدوی شیرازی
 که مسی بر سر رسیدند سجد و سال میوه و جانی بسیار و محبت استوار اما مسی بر دست پایداری است بحالت غیر روایه
 و صین دور از راه خفاقی نور در زکات ایام صورت است با اولی مرتبی شفق با فقر از رفیق در خدمت مسخا صاحب کتب
 و عیون اهل محقق است با وجود عدم میل شهر پار ایران در دویشان و کثرت احداث وقت انهار ایشان و دیدن بر پایه
 فرمودان و شنیدن سخانت دشمنان و کشیدن آنرا از امانت و اقسام آن بر گزیده صنوت شکر آنی که در دست تابعدار
 و از میدان اطلاع امانت وی بر نافت چه که تعیین دانست که در میدان محبت بر که در عمل است بیگانه بگریب خنوم و شکر
 علی است مفر عناق و هارس و خوزستان و خراسان و آذربایجان نود و با غرقای هم و علمای و بر سر حکای وقت
 محاسن بسیار نود و صحبت اگر فرزند و صاحبان خرد رسیده و جمعی کثیر از کار بر قوم و اعظم بر ملت است در بعضی
 سفر همراه بود که بر طریق خوشدلی موردیم اکنون که در دست هزار دوست است چهل و بیست چهل است در دارالملک تهران
 تشریف دارد و اوقات فرخنده آیات خود را بعد از ادای فریضه در تفریح احوال در مکنان میکند مانند امید از گرم حضرت کور
 ساز و لطف خداوند کارنده نواز جانان که آن و آهستان را با اعلی مرتبه کاتلان برساند و از در مکنان آن که و مفرمان کور
 خود کرد و اندک کمال ایجاد تو که قریه بردون بر نیم اول و تسخیر با مع القصد و سکون بار شده است از راه
 شیردان گویند محلی است تحت تو امان از و شمشیرهای سر روزه راه و آب برایش دلخواه است هائیه از عربده
 قدیم الزمان آمده در آمد بار سکونت نموده اند و بار و اجداد فضل خان پدر شخیل خان برایشان حاکم بوده اند گویند نشان
 از او که در حری حزه سید الشهدا داشته اند و الله اعلم و که جمله فتح اول و دوم دیده و سکون بار روزین جدا و جدا
 از فضیلت شیروان اجالی است مرتب نشان شکل نسوان و شاه بویه از زمان دار و ان قصبه از نواح شاهی خرد مس
 این است در دیگر ششی بد با هر دو در تصرف و سیاست ذکر قیام و فخر قاف نام در دیده است کی در رگستان
 قریب بناکت ختین سکون طایفه نول و طلاق بوده و بر و ایام روی بخوابی نموده و دیگر در بناکت شیروان خشی گویند همان نسبت
 که قیام خوانند در کتب... در دست در تمام آن محایه اند این بسیار و قومی بسیار اگر ایشان مانند حیوان زمانه میکنند بعضی خشی
 در شب و بعضی لانه بسیار بعضی که کذب است از در جهان دارد که کینه اندی دارند احوال ایشان چندان بطول رسیده است
 و ذکر قیام الاسلام لب چندین قسم و مواد مختلف بوده و شرفی و کجای را و بسیار از آنجا آورده اند از آنجا است که
 چهار قسم است که در قیام سکون بار و در مسکن سبب خراب است اول ششین شش است بر جاد بسیار و قزاقی و تیا و جلی
 که تاد و صیدری بوده و از آن شاد و هر چه است به تیرت و مال که بینه مقتصد مس دولت است خود که سرد سیری و که در سیرت
 جزایر بعضی که در کتب دیده و جانی در هر چه است به تیرت و مال که بینه مقتصد مس دولت است خود که سرد سیری و که در سیرت
 از آنجا است که در کتب دیده و جانی در هر چه است به تیرت و مال که بینه مقتصد مس دولت است خود که سرد سیری و که در سیرت